

## نوروز، عید شادی، عید مردم، عید طبیعت، عید ملی.

### بر همه دوستان نوروز مبارک باد

برگیر و دهل میزن کان ماه پدید آمد  
کان معتمد سدره از عرش مجید آمد  
کان قیصر مه رویان زان قصر مشید آمد  
کان خوبی و زیبایی بی مثل و ندید آمد  
تا موم کند دستش گر سنگ و حدید آمد  
بر عید ز نیم این دم کان خوان و ثرید آمد  
زو تازه و تر گردد هر جا که قدید آمد  
رو جانب مهمان رو کز راه بعید آمد  
یک دانه بدو دادی صد باغ مزید آمد  
جز نعمت پاک او منحوس و پلید آمد  
رو صبر کن از گفتن چون صبر کلید آمد

عید آمد و عید آمد وان بخت سعید آمد  
عید آمد ای مجنون غلغل شنو از گردون  
عید آمد ره جویان رقصان و غزل گویان  
صد معدن دانایی مجنون شد و سودایی  
زان قدرت پیوستش داوود نبی مستش  
عید آمد و ما بی او عیدیم بیا تا ما  
زو زهر شکر گردد زو ابر قمر گردد  
برخیز به میدان رو در حلقه رندان رو  
غم هاش همه شادی بندش همه آزادی  
من بنده آن شرقم در نعمت آن غرقم  
بر بند لب و تن زن چون غنچه و چون سوسن

دگر بار زمین رقصان در رقص وجودی خویش دوری جدید بر خورشید وجود از سرگرفت تا همراه با زنده کردن طبیعت و نو کردن سالها و زائل کردن کهنهها، حالها را حالی نو بخشد، خفتهها را بیدار کند و سکوت زمستانی وجود را در هیاهوی زنده شدن طبیعت محو سازد. روز نو و سال نو و حال نو و باغ نو، هر نفس، اندیشه نو، نوخوشی و نوعیان برای نوپرستان و نوخواهان و نودوستان و نوپوشان و نوسیرتان و نوصورتان به ارمغان آورد و سردی و خفتگی و خاموشی همراه با ننه سرما به زمستان سپارد تا گرمی و هیاهوی و شادی نوروزی را جایگزین آن نماید، فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین را بگستراند و دایهی ابر بهاری را فرموده تا بنات را در مهد زمین پروراند و درختان را به خلعت نوروزی، قیای سبز ورق ببوشند و اطفال شاخ به قدوم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهند که:

که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد  
درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد  
که غنچه عرق عرق گشت و گل به جوش آمد  
که این سخن سحر از هاتقم به گوش آمد  
به حکم آن که چو شد اهرمن سروش آمد  
چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد  
سر پیاله ببوشان که خرقة پوش آمد  
مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد  
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای  
تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار  
به گوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش  
ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع  
ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد  
چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس  
ز خانقاه به میخانه می رود حافظ

جا دارد که همراه با نو شدن طبیعت و نو شدن حالها و همراه با شادی تودهها، آتشگه دیرینه زندگی را پای سفره هفت سین شعله‌ور سازیم، تا زردی خود را به او بدهیم و سرخی او را وام بگیریم تا شعله‌های افروخته سفره هفت سین زندگی مان، از هر کران پیدا گردد. سکه را بدل به سیمرخ کنیم و سمنو را بدل به سالک، سیر را بدل به سدید و سماق را بدل به سروش، سبزه را بدل به سفر و سرکه را بدل به سبیل و سنجد را بدل به سعیر زندگی نماییم و سپس در پای این سفره هفت سین زندگی پایبای شادمانی تودهها به پایکوبی بپردازیم و فریاد شادان شاد و شادان شید سر دهیم، که زندگانی شعله می‌خواهد و شعلهها را هیمة باید روشنی افروز، گرنه بیشادی تودهها زندگی خاموش است، خاموشی گناه ما است و از خدای بزرگ بخواهیم:

یا مقرب القلوب و الابصار، یا مدبر الیل و النهار، یا محول حول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال

## ۲۹ اسفند، سالروز حماسه ملی شدن صنعت نفت ایران به رهبری دکتر محمد مصدق

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تامین صلح جهانی ما امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می‌نمائیم که صنعت نفت در سراسر کشور بدون استثناء ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری در دست دولت ایران قرار گیرد» (۱۳۲۹/۱۲/۲۹) دکتر محمد مصدق

«ملت ایران! بدانید و آگاه باشید که جبهه ملی تصمیم به ملی کردن صنعت نفت با رعایت حزم و احتیاط و با مطالعات لازمه اتخاذ کرده است» (۱۳۲۹/۱۲/۱۴) دکتر محمد مصدق

«جبهه ملی که خود را نماینده تمایلات و افکار اصلاح‌طلبانه و استقلال خواهانه ملت ایران می‌داند با تصمیم قاطع برای ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور ایران شروع به اقدام کرد و با تکیه به احساسات و افکار عمومی ملت ایران و جلب توجه مطبوعات مملکت و افراد موثر و مفید خارج از مجلس موفق شد که این تصمیم به صورت قانون از تصویب مجلس شورای ملی بگذراند» (۱۳۲۹/۱۲/۲۹) دکتر محمد مصدق

«تنها گناه من و گناه بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان را از این مملکت برچیدم، حیات من و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرفرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آمد هیچ تاسف نمی‌خورم و یقین دارم که وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام.» (از دفاعیات دکتر محمد مصدق در بی‌دادگاه شاه در سال ۱۹۵۱ میلادی - سال ۱۳۲۹ هجری شمسی)

مصدق با ملی کردن صنعت نفت ایران چه کرد؟ ارزش یک حادثه تاریخی بر عکس حوادث طبیعی می‌باشد که ارزش‌اش صد در صد پیوند با خود حادثه طبیعی به لحاظ طبیعی یا فیزیکی و یا... دارد. برای ارزشیابی و تحلیل یک واقعه تاریخی بادیویژگی‌های ظرف تاریخی که آن حادثه در آن ظرف تاریخی صورت گرفته است، مد نظر قرار گیرد. چراکه در حوادث تاریخی این خودویژگی‌های شرایط تاریخی تحقق آن حادثه است که گاه و بعضاً به صورت عواملی مهم‌تر از علل مستقیم و طبیعی تحقق آن حادثه در ارزش‌گذاری آن حادثه دخالت دارند و بدون در نظر گرفتن آن خودویژگی‌های ظرف تاریخی تحقق آن حادثه، هرگز ما نمی‌توانیم در عرصه اکسیولوژی یا ارزش‌گذاری جایگاه واقعی آن حادثه تاریخی را به درستی کشف کنیم. برای مثال حادثه هجرت محمد از مکه به مدینه اگر بخواهیم خارج از ظرف تاریخی آن ارزش‌گذاری یا تحلیل نماییم یک حادثه بسیار عادی جلوه خواهد کرد که چند نفر که تحت فشار افرادی قرار داشته‌اند از یک روستائی مثل مکه به یک روستای دیگر مثل مدینه نقل و مکان کرده‌اند که یک امر بسیار طبیعی می‌باشد و نیاز این همه تجلیل و تکریم و ارزش‌گذاری ندارد، اما آنچه که باعث می‌گردد که این نقل مکان از یک روستا به روستای دیگر برای ما اینقدر مهم و با ارزش گردد و مبدا تاریخ همیشگی مسلمانان قرار گیرد، خودویژگی‌های شرایط تاریخی تحقق این امر بوده است که باعث گردیده تا بر پایه این شرایط تاریخی این موضوع اینقدر مهم و استراتژیک گردد. آن شرایط تاریخی که به این حادثه کوچک اینقدر عظمت تاریخی بخشیده است شرایط تاریخ تاسیس اسلام در آن تند پیچ حیاتی خود بوده است که اگر این نقل و انتقال توسط محمد در آن شرایط انجام نمی‌گرفت قطعاً اسلام

نابود می‌شد. پس آنچه به مسافرت محمد از یک روستا به روستای دیگر اینقدر عظمت تاریخی بخشیده است فقط ارزش خود حادثه یا واقعه نمی‌باشد، بلکه مهم‌تر از آن ارزش ظرف تاریخی بوده است که این حادثه در آن ظرف انجام گرفته است که اگر در این رابطه بگوئیم که ارزش ظرف تاریخی اینگونه حوادث بسیار بزرگ‌تر و عظیم‌تر از ارزش خود حادثه می‌باشد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم بطوریکه برای شناخت اینگونه حوادث تاریخی اگر قبل از خود حادثه ظرف تاریخی تحقق آن حادثه را نشناسیم هرگز امکان شناخت آن حادثه را پیدا نخواهیم کرد، که برای طرح پارادایم کبیس این موضوع نمونه‌های زیادی می‌توانیم - در تاریخ بشر و یا در تاریخ خودمان و یا در تاریخ اسلام - مثال بزنیم. واقعه کربلا که عظمت این واقعه در تاریخ اسلام فقط به خاطر جنایت‌های انجام گرفته در روز عاشورا یا بعد از روز عاشورا بر حسین و اهل بیت او توسط یزید، یا عمر سعد، یا ابن زیاد، یا شمر و... نمی‌باشد چراکه اگر معیار این باشد حتی در زمان خودمان از کهریزک و اوین و... ولایت مطلقه فقهاتی گرفته تا بگرام، گوانتانامو، ابوغریب، ساواک شاه و... هزاران جنایت، با هزار برابر فاجعه بارت‌تر از حادثه کربلا روی داده و روی می‌دهد. ولی چرا این جنایت‌ها مانند عاشورای حسین تاریخی نمی‌شود و حداکثر در این حد بیش از یک صفحه از تاریخ جنایت بشر را پر نمی‌کند؟ دلیل آن نه عظمت شخص و شخصیت فرد است که مثلاً در کربلا حسین می‌باشد اما در کهریزک مثلاً محسن روح الامین و نه اوج گیری جنایت می‌باشد که مثلاً یگونییم حتماً در عاشورا جنایتی که بر حسین رفته بیشتر از جنایاتی است که مثلاً در کهریزک بر افرادی مثل روح الامین رفته است. نه، هیچکدام از این‌ها نیست آنچه نصیب حسین است بلکه فقط و فقط خودویژگی‌های شرایط تاریخی تحقق فاجعه کربلا است که باعث شده تا این حادثه به عنوان یک حادثه برجسته تاریخی مطرح گردد و طبیعی است که شرط لازم و کافی برای شناخت حادثه‌ای مثل حادثه کربلا، شناخت این خودویژگی‌های تاریخی تحقق آن حادثه می‌باشد که اگر بدون شناخت این ظرف ما به شناخت حادثه بپردازیم حادثه کربلا می‌شود یک واقعه، این که فونکسیون آن فقط اشک چشم از مردم محروم تاریخ ما گرفتن می‌شود، یا مثلاً در قیامت عامل شفاعت ما شدن جهت رفتن به بهشت می‌شود و دیگر هیچ ارزش عملی برای ما و برای تاریخ ما نخواهد داشت. البته اگر ما این خودویژگی‌های تاریخی شرایط تحقق حادثه را با ترم شانس هم نام‌گذاری کنیم سخن گزافی نگفته‌ایم، البته شانس که توسط قهرمان حادثه انتخاب می‌شود و به همین دلیل است که می‌گوئیم امام حسن شانس تاریخی امام حسین را نداشته است. بنابراین هرگز نباید چنین بیاندیشیم که رنج مردن و تحمل فاجعه کشته شدن برای امام حسن کمتر از امام حسین بوده است، کسی که چنین اعتقادی داشته باشد نشان دهنده اوج بی‌خبری اوست چراکه چه فاجعه‌ای و چه رنجی بزرگ‌تر از اینکه انسانی مثل امام حسن به دست زن خودش به شهادت برسد و زن او جزو لشکریان عسل معاویه در آمده باشد؟ آیا این مرگ غم انگیزتر و مظلومانه‌تر است یا مرگ قهرمانانه حسین در کربلا؟ ولی چرا امام حسن شانس خوب مردن تاریخی مثل امام حسین را به دست نیاورد و یا امام سجاد و حتی امام رضا و... نتوانستند از نعمت خوب مردن مانند امام حسین بهره‌مند گردند. دلیل آن‌ها محافظه‌کاری ائمه دیگر نبوده و نیست بلکه تنها دلیل آن همین شرایط تاریخی تحقق عاشورا بوده است. یا مثلاً بت‌شکنی ابراهیم خلیل در اور بابل، این حادثه اگر بخواهیم مانند یک حادثه طبیعی برخورد کنیم و آن را خارج از ظرف تاریخی تحقق آن بررسی نماییم یک حادثه چندان مهمی نیست که بشریت موحد و همه انبیاء بعد از ابراهیم خود را وام‌دار این حرکت ابراهیم بدانند.

آنچه به این حادثه کوچک ابراهیم عظمت تاریخی می‌بخشد فقط و فقط خودویژگی‌های ظرف تاریخی است که ابراهیم در آن ظرف تاریخی این عمل را انجام داده است که اگر آن ظرف تاریخی نبود، عمل ابراهیم یک عمل عادی مثل بسیاری از مبارزات ضد شرک افراد دیگر می‌شد و در همین رابطه است که برای شناخت عظمت کاری که

شعالمورد شدن تضادهای جهانی امپریالیست‌ها باعث گردید تا برعکس سال‌های بعد از جنگ جهانی اول، وجدان بیدار خلق‌ها در برابر این بازار مکاره تقسیم قدرت امپریالیست‌ها به خودآگاهی ملی برسند؛ لذا در این شرایط بود که فونکسیون این تقسیم باز تقسیم جهان بین امپریالیست‌ها یا گرگ‌های فاتح، به خود آمدن خلق‌های جهان سوم بود که حاصل این عمل شروع جنبش‌های رهائی‌بخش و استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه و ضد استبدادی خلق‌های تحت ستم بر علیه نظام وابسته اقتصادی و سیاسی حاکم بر خود و نظام بین‌المللی در حال ساخت جهانی در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت امپریالیست‌های فاتح بعد از جنگ دوم گردید، که در این رابطه با توجه به شرایط خودیژه‌هایی که کشور ما در عرصه جنگ بین‌الملل دوم داشت و از نظر امپریالیست‌ها به عنوان پل پیروزی جهت حمایت از جبهه شرقی یا شوروی سابق مطرح گردید (که همین امر باعث گردید تا عامل اصلی شکست فاشیسم جبهه شرقی یا شوروی سابق بشود، لذا اگرچه بمب اتمی امپریالیسم آمریکا در ناکازاکی و هیروشیما تیر خلاص به متحدین فاشیسم بود، ولی آنچه ماشین نظامی فاشیسم را در جنگ دوم بین‌الملل به گل نشانده جبهه شوروی بود بطوریکه اگر بگوئیم در صورت عدم گشایش جبهه شرق توسط هیتلر جنگ بین‌الملل دوم به سود هیتلر پایان پیدا می‌کرد سخنی به گزاف نگفته‌ایم) لذا این حساسیت شرایط باعث گردید، تا امپریالیست‌ها در بازی تقسیم قدرت خود نگاه ویژه‌هایی به آن داشته باشند و از آنجائیکه شوروی سابق و اردوگاه شرق تحت هدایت استالین بر پایه زمینه نظامی که در دوران جنگ جهت حضور نظامی بر بخشی از خاک ما پیدا کرده بود، توسط برپائی تشکیلات پیشه وری در مرحله اول سعی بر ادامه حضور نظامی بر بخشی از خاک ما را داشت، لذا پس از اینکه توسط فشارهای بین‌المللی دیگر رقبای امپریالیستی خود (که در راس آن‌ها امپریالیسم تازه نفس آمریکا قرار داشت) مجبور به عقب نشینی نظامی از خاک ایران شد و همراه با عقب نشینی نظامی شوروی و برچیده شدن تشکیلات پیشه وری و انضمام دوباره آذربایجان به خاک کشور، در مرحله دوم شوروی کوشید تا توسط تشکیلات حزب توده وابسته به خود شرایط تصاحب و غارت نفت شمال را فراهم کند. البته به موازات این تاخت و تاز بلوک شرق در ایران قدرت‌های امپریالیستی غربی که در راس آن امپریالیسم آمریکا قرار داشت بیکار ننشسته و سعی می‌کردند از نمد افتاده ایران در عرصه باز تقسیم جهانی کلاه بزرگتری برای خود بدوزند که در این رابطه از آنجائیکه بین دو غول امپریالیستی غرب یعنی آمریکا (امپریالیسم فاتح و تهاجمی بعد از جنگ) و انگلیس (امپریالیسم ضربه خورده و مغلوب جنگ) در عرصه تقسیم جهانی تضاد همه جانبه‌ای وجود داشت، چراکه امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کرد در این تقسیم جهانی اولا شرایط را برای عقب نشینی انگلیس از بازارهای نظام قبلی جهانی فراهم سازد و از طرف دیگر به موازات عقب نشینی انگلیس شرایط را برای حضور و پر کردن خلاء امپریالیسم جهان‌خوار انگلیس توسط خود فراهم سازد که این دوئل بین دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس در ایران مادیت خود را در جنگ نفت ایران به تمامی به نمایش گذاشته شد. زیرا از یک طرف با توجه به جایگاه حجم نفتی که ایران داشت و از طرف دیگر با توجه به جایگاه ارزشی نفت در عرصه اقتصاد بین‌المللی پس از جنگ باعث گردید که جنگ امپریالیست‌ها که تا قبل از جنگ دوم بر پایه تسخیر بازارها استوار بود به سوی نفت سمت‌گیری نماید. اما از آنجائیکه نفت ایران از آغاز کشف و استخراج تا آن تاریخ توسط امپریالیست جهان‌خوار انگلیس تحت قالب شرکت نفت انگلیس بر پایه سابقه ۵۰ ساله‌ای که (از داریسی تا قرارداد ۱۹۳۳ و وثوق‌الدوله و از قرارداد وثوق‌الدوله تا آن تاریخ داشت) غارت می‌شد و امپریالیسم انگلیس در ادامه سیاست‌های گذشته خود که بر پایه کودتای رضاخان و تقویت دولت مرکزی و سرکوب خلق‌های ایران استوار بود، سعی می‌کرد تا در مرحله بعد از جنگ جهانی دوم این پایگاه استراتژیک خود را حفظ نماید؛ لذا جهت حصول به این مقصود دولت انگلیس تلاش می‌کرد تا توسط دخالت در انتخاب و مدیریت دولت مرکزی شرایط

ابراهیم خلیل کرده است تا زمانی که ما آن شرایط تاریخی که تند پیچ پیدایش اصل مالکیت و طبقات در جامعه بشری می‌باشد را شناسیم، امکان شناخت آن حادثه تاریخی برایمان وجود نخواهد داشت. پس برای شناخت حادثه بت شکنی ابراهیم در بتخانه بعل خدای بزرگ در شهر اور بابل باید اول خودویژگی‌های تاریخی آن زمان را بشناسیم پس از شناخت آن خودویژگی‌های تاریخی است که می‌توانیم به عظمت کاری که ابراهیم کرده است، پی ببریم. به خاطر همین موضوع و همین اصل است که پروفیسور برک معتقد است که هر حادثه انسانی - تاریخی باید در جغرافیای زمانی - تاریخی تحقق آن حادثه مورد ارزیابی قرار گیرد و در صورتی که آن حادثه انسانی - تاریخی از جغرافیای زمانی و مکانی خودش خارج کنیم و در یک جغرافیای زمانی - مکانی - تاریخی دیگر مورد بررسی قرار دهیم، یک فاجعه بوجود می‌آید؛ لذا با توجه به این مقدمه و در نظر گرفتن اصول فوق است که حال می‌توانیم به بررسی و آنالیز موضوع تز ملی شدن صنعت نفت ایران در عرصه نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق به عنوان پارادایم کیس مبارزه رهائی‌بخش و استقلال‌طلبانه خلق‌های تحت ستم بعد از جنگ جهانی دوم از آمریکای لاتین تا جنوب دور آفریقا و تا آسیای جنوب شرقی بپردازیم.

### خودویژگی‌های ظرف تاریخی تز ملی شدن صنعت نفت ایران به دست

**دکتر محمد مصدق:** برای درک این موضوع باید نخست بازگشت کنیم به سال تحقق این طرح، آنچنانکه می‌دانیم سال اعلام ملی شدن صنعت نفت ایران به دست دکتر محمد مصدق سال ۱۹۵۱ میلادی یا سال ۱۳۲۹ هجری شمسی می‌باشد - که با در نظر گرفتن این موضوع که سال پایان جنگ جهانی دوم سال ۱۹۴۵ بوده است - پس می‌توانیم بگوئیم که اعلام ملی شدن صنعت نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق ۶ سال بعد از جنگ جهانی دوم صورت گرفته است. البته جای گفتن ندارد که تحقق پروژه ملی شدن صنعت نفت ایران و خلع ید از شرکت نفت انگلیس که در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ پس از تصویب دو مجلس شورای ملی و سنا و توشیح شاه اعلام گردید، یک موضوع نبود که دکتر محمد مصدق در همان روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ توانسته باشد به انجام رسانده باشد، بلکه بالعکس این نتیجه حاصل یک پروسه دراز مدت مبارزاتی بود که به طور مشخص مصدق حداقل از مجلس چهاردهم توسط یک مارا تن نفس‌گیر پیش می‌برد و این مارا تن بالاخره در ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ به بار نشست. بطوریکه اگر بخواهیم منشأ تاریخی برای این پروژه عظیم تاریخی که در ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ به بار نشست را مطرح کنیم، باید بازگشت کنیم به دوره چهاردهم مجلس یعنی شش سال قبل از این - در سال ۱۳۲۳ شمسی یا ۱۹۴۵ میلادی - که به همت مصدق طرحی از تصویب مجلس شورای ملی گذشت که مطابق آن: «دادن هر گونه امتیاز به بیگانگان ممنوع شد» در این طرح دولت مکلف به استعفاى حقوق پابمال شده ملت ایران از نفت جنوب شد. از بعد از تصویب این طرح توسط مجلس چهاردهم که به پیشنهاد مصدق صورت گرفته بود که مارا تن پروژه ملی شدن صنعت نفت بین مصدق و استبداد پهلوی و بزرگترین امپریالیسم جهانی عصر یعنی امپریالیسم انگلیس از سر گرفته شد؛ لذا برای درک زمانی شرایط تحقق پروژه ملی شدن صنعت نفت باید دقیقاً برگردیم به سال ۱۹۴۵ میلادی یعنی درست سالی که جنگ بین‌الملل دوم پایان یافته است، که پایان جنگ دوم بین‌الملل همراه شد با شرایط جدید جهانی پس از به زانو درآمدن فاشیسم توسط امپریالیسم‌های شرکت کننده در جنگ که در راس آن‌ها امپریالیسم تازه نفس آمریکا قرار داشت در این رابطه بود که مهم‌ترین موضوعی که پس از جنگ در دستور کار امپریالیسم‌های فاتح از جنگ قرار گرفت، تقسیم باز تقسیم جهانی بود و از آنجائیکه قدرت‌های فاتح در بازار تقسیم باز تقسیم جهانی هر کدام برای خود سهم شیر طلب می‌کردند، این امر باعث گردید تا تضاد امپریالیست‌ها جهانی که برای مدت ۹ سال جنگ جهت ایجاد جبهه مشترک بر علیه فاشیسم افول کرده بود دوباره در بستر تقسیم جهانی شعالمورد گردد و همین

با ایزوله شدن هویت خود تصمیم به شرکت در این نهضت گرفت که حمایت سید محمد تقی خوانساری و فیض و حجت و صدر که از مراجع آن زمان بودند از شعار ملی شدن صنعت نفت مصدق در این رابطه شکل گرفته است.

در عرصه جبهه خارج از کشور نیروهای هم پیمان در کشورهای پیرامونی آنچنانکه به اشاره رفت، شکلگیری مبارزه رهایی بخش و استقلال طلبانه و آزادی خواهانه خلقها که از آمریکای لاتین تا آسیای جنوب شرقی ادامه داشت همگی از بعد از شروع مبارزه استقلال طلبانه و رهایی بخش مصدق بر پایه پارادایم کیس حرکت مصدق شکل گرفتند؛ لذا بسیار طبیعی بود که مصدق برای تمامی این نهضت‌های ملی به عنوان یک الگوی برجسته مطرح گردید. البته آنچنانکه حرکت رهایی بخش و استقلال طلبانه و عدالت خواهانه مصدق در عرصه نیروهای خودی توانست تا این اندازه تعیین کننده باشد. در بستر نیروهای ضد خودی در دو صحنه درونی و بیرونی نیز سرنوشت ساز بود زیرا صف‌آرایی و ائتلافی که در رابطه با حرکت غیر خودی در جبهه مخالفین مصدق صورت گرفت به حدی قوی بود که در تاریخ مبارزات رهایی بخش خلقها تقریباً بی شباهت می‌باشد بطوریکه در جبهه امپریالیست‌های جهان‌خوار برای نخستین بار یک جبهه مشترک امپریالیستی از انگلیس تا آمریکا که تمامی امپریالیست‌های درجه دوم نیز در آن شرکت داشتند برای به زانو درآوردن مصدق و بایکوت سیاسی و اقتصادی و مقابله با خرید نفت ایران شکل گرفت که در تاریخ مبارزات رهایی بخش خلقها بی مثال می‌باشد و در عرصه جبهه ضد خودی داخلی به سرکردگی دربار و شاه (اگر چه این جبهه به صورت استراتژیک از جانب امپریالیسم جهانی ساپورت سیاسی و اقتصادی و لجستیکی می‌شد) جبهه‌ای بوجود آمد که حداقل در تاریخ ایران بی مثال بود. بطوریکه در این جبهه از شاه تا حزب توده، کاشانی، بروجردی، حسین مکی، مظفر بقائی، خلیل ملکی، فدائیان اسلام، نواب صفوی و لمپنیسم (طیب و شعبان بی مخ) برادرانه بر علیه مصدق مستقیم یا غیر مستقیم و خودآگاه یا ناخودآگاه وحدت کردند و همگی به صورت خواسته و یا ناخواسته در شکل یک جبهه واحد در برابر حرکت مصدق صف‌آرایی نمودند و به صورت جبهه واحد ضد مصدقی در داخل به سرکردگی زاهدی و اشرف و شاه یک مبارزه ضد مصدقی برای به زانو درآوردن مصدق از سر گرفتند که هدف همه آنها واحد بود و آن فلج کردن مصدق بود.

از اینجا است که می‌توانیم به ارزش جایگاه ظرف تاریخی مصدق پی ببریم، بطوریکه می‌بینیم که درست در زمانی که احسان طبری ثوررئیسین حزب توده در روزنامه مردم مورخ ۱۳۲۳/۸/۱۹ می‌گوید: «ما برای انگلستان در ایران منافع قابل هستیم و علیه این منافع حرکتی نخواهیم کرد.» مصدق در مجلس چهاردهم جنبش و نهضت ملی کردن صنعت نفت بر علیه امپریالیسم جهان‌خوار انگلیس (توسط تصویب طرح دادن هر گونه امتیاز به بنگاه‌ها ممنوع می‌باشد) و این طرح دولت را مکلف می‌کند تا به استعفا حق‌پایمال شده ملت ایران از نفت جنوب بپردازد، از سر می‌گیرد. البته این درست در زمانی است که در مجلس چهاردهم حزب توده در برابر این طرح مصدق، طرح «واگذاری نفت شمال به شوروی» را مطرح می‌کند که فونکسیون پیشنهاد این طرح حزب توده باعث گشت تا مصدق در شعار ملی کردن صنعت نفت، بعداً در مجلس شانزدهم شعار خود را از نفت جنوب به تمامی صنعت نفت ایران گسترش دهد که خود این نیز باعث شفاف‌تر شدن جبهه‌ها در برابر مردم گردید؛ لذا برای عملکرد این جبهه ضد مصدق بر علیه مصدق، کافی است که دریابیم که میزان فحش و ناسزائی و اعتصابات و تظاهراتی که حزب توده بر علیه مصدق به راه انداخت، صد برابر پیش از تمام فحش‌ها و تظاهراتی و اعتصاباتی است که حزب توده در حیات سیاسی خود به امپریالیسم و استبداد داده است که برای درک این ادعا کافی است که تنها به روزنامه مردم حزب توده از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۲ سر بزنیم تا به خودی‌زگی شرایط تاریخی مبارزه مصدق پی ببریم و

را برای حکومت سیاسی و اقتصادی شرکت نفت انگلیس بیشتر فراهم کند، اما امپریالیسم تازه نفس جهان‌خوار آمریکا نیز که از بعد از جنگ به نقش جایگاه استراتژیک ایران در عرصه ژئوپولیتیکی و اقتصادی و سیاسی پی برده بود سعی می‌کرد پس از وادار کردن شوروی جهت خروج نظامی سیاسی از ایران، امپریالیسم انگلیس را هم از این سنگر اقتصادی - سیاسی بیرون کند تا راحت‌تر بتواند این طعمه لذیذ خود را ببلعد. به خاطر این شرایط و این زمینه‌ها بود که کشور ما در عرض کشورهای دیگر به پاخواسته تحت ستم بعد از جنگ بین‌الملل دوم که فوقاً ذکرش رفت عرصه حساس‌تری برای تاخت و تازهای امپریالیستی بعد از جنگ دوم بین‌الملل گردید.

اینجا بود که نهضت‌های ملی‌گرائی که در مرحله بعد از جنگ اول بین‌الملل به عنوان یک امر ارتجاعی تلقی می‌شد که امپریالیست‌های پیروزمند جنگ اول سعی می‌کردند تا توسط آن کشورهای جناح رقیب مثل امپراطوری عثمانی را متلاشی کنند، در بعد از جنگ دوم بین‌الملل به صورت نمایش صف‌آرایی نهضت‌های رهایی بخش و استقلال طلبانه و آزادی خواهانه کشورهای پیرامونی در آمد که طبعاً با چنین جایگاهی برعکس شرایط بعد از جنگ اول، این قیام خلق‌های کشورهای پیرامونی ماهیتی مترقیانه به خود گرفت که توسط آن خلق‌های کشورهای پیرامونی (در برابر امپریالیست‌های جهان‌خواری که در حال ترسیم نظام نوین جهانی بی حضور آنها بودند برای حاکمیت بر سرنوشت خودشان در این باز تقسیم جهانی) سهمی ملی برای خویش بر جهان‌خواران تحمیل نمایند که حاصل آن شروع این نهضت مترقیانه خلقها در جبهه جدیدی بعد از جنگ دوم جهانی بر علیه امپریالیسم‌های جهان‌خوار غرب، از آمریکای لاتین حیات خلوت امپریالیسم آمریکا گرفته تا آسیای جنوب شرقی و تمامی کشورهای آفریقا بود. زیرا تمامی این نهضت‌های رهایی بخش و استقلال طلبانه ملی دارای خواسته واحدی بودند و آن مقابله کردن با سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی امپریالیست‌های جهانی بر سرنوشت آنها بود؛ لذا با توجه به این مسائل است که در می‌یابیم که شروع حرکت دکتر محمد مصدق در چنین تند پیچ تاریخی خلقها بر علیه امپریالیست‌های جهانی که درست مصادف با پایان جنگ جهانی دوم و شروع نهضت رهایی بخش خلقها بود، تا چه اندازه مبارزه استقلال طلبانه و رهایی بخش و ضد استعماری و ضد استبدادی دکتر محمد مصدق می‌تواند دارای ارزش تاریخی گردد و بر این پایه است که به راحتی در می‌یابیم که نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق تنها یک نهضت اقتصادی برای آزادسازی صنعت نفت ایران از سلطه شرکت نفت انگلیس نبوده است، اگرچه یکی از کمترین رهاورد این نهضت این موضوع بوده است بلکه آنچه مهم‌تر از این موضوع بود عبارت از اینکه نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق بر علیه جهان‌خواری امپریالیست‌های جهانی یک استارت شروع مبارزه برای تمامی خلق‌های به پا خواسته از آمریکای لاتین تا آسیای جنوب شرقی بوده است.

اینجا است که ما معنی این جمله جمال عبدالناصر در زمان نهضت ملی کردن کانال سوئز توسط او در می‌یابیم که می‌گفت: «من شاگرد مکتب دکتر محمد مصدق هستم» و به همین علت بود که زمانی که مصدق وارد کشور مصر شد مانند یک قهرمان ملی آن کشور از مصدق استقبال کردند. بنابراین مهم‌ترین مشخصه ظرف تاریخی نهضت مقاومت ملی دکتر محمد مصدق در عرصه ملی کردن صنعت نفت ایران، الگو شدن حرکت رهایی بخش و استقلال طلبانه دکتر محمد مصدق در بستر ملی کردن صنعت نفت برای تمامی خلق‌های به پا خواسته بود و همین فونکسیون پارادایم کیس شدن حرکت استقلال طلبانه و رهایی بخش و ضد استعماری و ضد استبدادی مصدق بود که در دو جبهه خودی و ضد خودی برای مصدق ایجاد فونکسیون‌های خودی‌رانی کرد که در جبهه خودی حرکت مصدق و شعار ملی کردن صنعت نفت او باعث بسیج همگانی توده‌ها در حمایت از مصدق شد، بطوریکه حتی روحانیت فاصله گرفته از مصدق جهت حضور در این بسیج توده‌ای جهت مقابله



این حقیقت را به نیکی دریابیم که مصدق این خروس بی محل مبارزه رهایی‌بخش خلق‌ها قبل از اینکه به دست نصیری و زاهدی و اشرف و شاه و آمریکا و انگلیس نابود گردد، توسط هجمه بی‌امان این جبهه خودی از کاشانی و نواب صفوی و حزب توده و مظفر بقائی و آیت و بروجردی و... به زانو درآمده بود، تا آنجا که سیر این هجمه تا آنجا رسید که خمینی در سال ۱۳۵۹ یعنی چهارده سال بعد از مرگ مصدق که دیگر استخوان‌های پوسیده شده بود فرمان تکفیر مصدق که تا این تاریخ هیچ روحانی جسارت آن را پیدا نکرده بود را، صادر کرد و از مصدق با لقب این «مردک کافر» یاد کرد تا بالاخره به مصداق الاکرام بالاتمام این صفحه حتی بعد از مرگش تمام گردد.

مصدق زمانی شاه را مجبور به توشیح ملوکانه قانون ملی شدن صنعت نفت کرد که خود شاه در تاریخ ۱۳۲۹/۱/۲۹ در مصاحبه با مخبر رویت می‌گفت: «امتیاز شرکت نفت انگلیس مشمول عدم اعطای امتیاز نخواهد شد، چراکه ۴۳ سال الی ۴۵ سال از مدت آن باقی مانده است»، مصدق در زمانی توانست رهبری کمیسیون نفت مجلس شانزدهم که عامل اصلی طرح ملی شد صنعت نفت بود به دست بگیرد که اولاً در کل نمایندگان مجلس شانزدهم تعداد نمایندگان جناح اقلیت هوادار مصدق با خود مصدق ۱۲ نفر بیشتر نبودند و در ثانی از هیجده نفر افراد کمیسیون نفت فقط ۵ نفر آن‌ها از میلیون و هواداران مصدق بودند مابقی از اکثریت مخالف مصدق یا از نیروهای مستقل بودند و این زمانی است که ۷۰٪ از نمایندگان مجلس شانزدهم در جبهه رقیب قرار داشتند و رهبر جناح اکثریت مجلس شانزدهم که اکثراً از فئودال‌ها و زمین‌داران بودند در دست جمال امامی قرار داشت که در ۱۳۲۹/۳/۲۸ در مجلس شانزدهم می‌گفت: «این حرف مفت است که بگوئیم می‌توانیم قرارداد ۱۹۳۳ و ثوق‌الدوله را لغو کنیم، زیرا کسانی که این حرف را می‌زنند، دروغ می‌گویند.» مصدق زمانی طرح ملی شدن صنعت نفت را به مجلس شانزدهم پیشنهاد کرد که دولت در دست سپهبد رزم آرا بود و همین رزم آرا در همین زمان در مجلس می‌گفت: «ایرانی که عرضه لوله تفنگ ساختن را ندارد چطور می‌تواند نفت ایران را اداره کند؟»

مصدق در تاریخ ۲۹/۱۲/۲۹ زمانی هیئت خلع ید شرکت نفت انگلیس (که شامل مهندس مهدی بازرگان و حسین مکی و دکتر عبدالحسین علی‌آبادی و عزت‌الله بیات بودند) به خوزستان فرستاد که شرکت نفت انگلیس در کل ایران یک حکومت گسترده توتالیتر و در سایه داشت و تمامی سرنوشته سیاسی و اقتصادی مردم را رقم می‌زد و از همه بیشتر در خوزستان که این شرکت به صورت یک حکومت توتالیتر بود تا یک شرکت اقتصادی، که رمق توده‌های زحمتکش خوزستانی که بر دریای نفت با شکم گرسنه نشسته بودند گرفته بود؛ لذا در همین رابطه بود که تا هیئت خلع ید مصدق جهت خلع ید شرکت نفت انگلیس وارد خوزستان شد، یک عاشورا بر پا گردید، بطوریکه آنچنانکه مهدی بازرگان تکنوکرات غیر سیاسی در آن تاریخ در مقاله اشک‌های خوزستان می‌نویسد: «من اصلاً باور نمی‌کردم که مردم اینقدر به استقبال ما بیایند بطوریکه این مردم فقیر حتی گاوهای خود را می‌آوردند و در جلوی پای ما قربانی می‌کردند.»

سلام بر مصدق فریاد همیشه زنده توده‌ها بر علیه مستبدین تاریخ  
سلام بر مصدق سروش آزادی  
سلام بر مصدق منادی رهایی  
سلام بر مصدق مجسمه آزادی  
سلام بر مصدق پرومته آگاهی  
سلام بر مصدق تندیس عدالت  
سلام بر مصدق وجدان بیدار قرن

والسلام

سلام بر مصدق در هم زنده خاموشی جهل  
سلام بر مصدق بر پا کننده دادگاه تاریخ اسارت  
سلام بر مصدق موسای عاصی بر زندگی فرعون خویشت  
سلام بر مصدق کلمه آزادی  
سلام بر مصدق قتل خیانت و جهل و فقاقت  
سلام بر مصدق انسانیت مظلوم و عدالت محروم  
سلام بر مصدق بیدار کننده شرق  
سلام بر مصدق آتش‌فشان قله شرافت و عظمت ایران  
سلام بر نهضت رهایی‌بخش و استقلال‌طلبانه و عدالت‌خواهانه مصدق  
سلام بر شعار بسیج کننده توده‌های محروم «ملی کردن صنعت نفت»  
مصداق  
سلام بر مبارزه ضد امپریالیستی مصدق  
سلام بر مبارزه ضد استبدادی مصدق  
سلام بر مبارزه ضد ارتجاعی مصدق  
سلام بر فریادهای خاموش مصدق در احمد آباد اسارت  
سلام بر رنجهای مصدق بر خیانت دوستان مصدق  
سلام بر دردهای مصدق بر خیانت روحانیت فقاقت و سفاهت  
سلام بر تنهایی مصدق بر خیانت‌های حزب توده  
سلام بر زخم‌های مصدق در گلوله‌های فدائیان اسلام فقاقتی به یاران  
مصداق  
سلام بر دکتر حسین فاطمی تجلی صداقت و معرفت و وفاداری به مصدق  
سلام بر حسین فاطمی مجروح گلوله‌های جهل فدائیان اسلام فقاقتی  
سلام بر حسین فاطمی عباس کربلای ۲۸ مرداد ۳۲  
سلام بر حسین فاطمی عصیانگر ضد استبداد تاریخ ایران  
سلام بر حسین فاطمی فریاد همیشه زنده تمامی آزادیخواهان ایران  
سلام بر بدن بیمار حسین فاطمی در میدان مرگ  
سلام بر روح بیدار حسین فاطمی در دادگاه تاریخ استبداد  
سلام بر کارگران صنعت نفت ایران همپیمانان همیشگی مصدق  
سلام بر شهدای کارگران صنعت نفت ایران در مسیر ملی شدن صنعت  
نفت ایران  
سلام بر کارگران صنعت نفت پیشگامان مبارزات حق طلبانه پرولتاریای  
صنعتی ایران  
سلام بر جنبش کارگری  
سلام بر جنبش دانشجویی حامیان همیشگی مصدق  
و آخرین سلام ما بر تمامی شهدای به خون خفته سیام تیرماه ۳۱  
همسنگران همیشه زنده مصدق و فاطمی و آزادی و آگاهی و عدالت

## اصلاحات چیست؟

## مصلحین کیانند؟

## و اصلاح طلبان کدام؟

قسمت اول

«اصلاح» - «احیاء» - «بازسازی»: نزدیک به هزار سال است که از نشر کتاب «احیاء العلوم دینی» امام محمد غزالی، صوفی و زاهد بزرگ قرن پنجم هجری می‌گذرد. امام محمد غزالی نخستین منتقدی بود که در تاریخ اسلام بر پایه عقلانیت نقادانه دینی از درون دین اسلام و دین محمد به صورت راسیونالیزه یا تئوریزه شده دین محمد و اسلام محمد در قرن پنجم یعنی ۵۰۰ سال بعد از حرکت محمد را به نقد کشید و نام عقلانیت نقادانه خود را «احیاء» یا «زنده کردن علوم دینی» نامید. البته اگرچه قبل از امام محمد غزالی، نخستین بار در تاریخ اسلام موضوع تحول دینی از درون دین توسط امام حسین در وصیت نامه سیاسی‌اش قبل از حرکت از مکه به طرف کوفه به برادرش محمد ابن حنفیه با ترم «اصلاح» مطرح کرد: «انی خرجت لطلب الإصلاح فی دین جدی، ارید ان امر بالمعروف وانهی عن المنکر - قیام من برای اصلاح در دین جدم می‌باشد تا بر پایه اصل امر به معروف و نهی از منکر به این مهم بپردازم.»

ولی در یک نگاه برون دینی به دو ترم مطرح شده یکی از طرف امام محمد غزالی که «احیاء» می‌باشد و ترم «اصلاح» که از طرف امام حسین در تبیین فلسفه قیام خود مطرح گردید، این دو ترم «اصلاح» و «احیاء» اگر چه ممکن است به لحاظ فونکسیون آن که تحول دینی می‌باشند مشترک باشند، ولی به لحاظ مکانیزمی یکسان نمی‌باشد.

**تفاوت اصلاح با احیاء و بازسازی و بازگشت به خویش:** قبل از شروع بحث در این رابطه بهتر است که در همین جا به ترم سومی هم که از طرف علامه محمد اقبال لاهوری مطرح گردیده نیز اشاره‌ای داشته باشیم. علامه محمد اقبال لاهوری به جای دو ترم «اصلاح» امام حسین و «احیاء» امام محمد غزالی ترم سومی به کار می‌برد به نام «بازسازی تفکر دینی» که اصطلاح «بازسازی تفکر دینی» اقبال هم باز در مرحله حرکت معلم کبیرمان شریعتی دچار یک تحول ترمولوژی گردید و شریعتی به جای سه ترم «اصلاح» امام حسین و «احیاء» امام محمد غزالی و «بازسازی تفکر دینی» اقبال ترم چهارمی به کار گرفت به نام «بازگشت به خویش» که هر چهار ترم اگر چه به لحاظ فونکسیون مکتبی دارای فونکسیون واحدی می‌باشند، ولی به لحاظ مکانیزمی دارای ساختارهای متفاوتی می‌باشند.

«اصلاحات» امام حسین: ترم «اصلاحات» امام حسین را اگر در بستر دیسکورس زمانی او تبیین نمایم به این حقیقت می‌رسیم که مکانیزم اصلاحات از نظر امام حسین بر پایه یک تحول عملی سیاسی - اجتماعی جهت ایجاد تحول نظری دینی - اسلامی می‌باشد. همان استراتژی که قبل از امام حسین از طرف پدرش امام علی<sup>۱</sup> مطرح گردید. به عبارت

۱. از سال ۳۶ هجری الی ۴۱ یعنی مدت چهار سال و نه ماه حکومت خویش کوشید تا بر پایه عقلانیت نقادانه‌ای به نقد تاریخ ۲۵ ساله اسلام بعد از محمد بپردازد. ولی نقدهای امام علی که تقریباً اکثر آن‌ها در نهج‌البلاغه سیدرضی موجود می‌باشد، نقدهای سیاسی - اجتماعی - طبقاتی - تاریخی می‌باشد که با

دیگر مبنای تئوریک ترم «اصلاحات» از نظر امام حسین و امام علی آنچنانکه عبدالرحمان ابن خلدون تونسی در قرن نهم میلادی در کتاب «مقدمه تاریخ» خود تبیین کرده است، بر پایه تقدم نجات مسلمین از انحطاط برای اصلاح اسلام از انحراف می‌باشد؛ لذا در همین رابطه است که اگر بخواهیم در یک نگاه برون دینی به تنظیم هیرارشی کلمات و خطبات و نامه‌ها و وصیت و... امام علی در نهج‌البلاغه بر پایه حجم گفته‌ها و نوشته بپردازیم، می‌توانیم از زاویه حجم، آنها را به این ترتیب آرایش دهیم.

۱ - نقد اخلاقی - نفسانی با تکیه بر نفی اخلاق شکل یافته در ۲۵ سال بعد از محمد و تکیه بر زهد دنیاگرایی و یاد مرگ، تبیین توحید، یاد خدا و تبیین معاد.

۲ - نقد اجتماعی - تاریخی - سیاسی - طبقاتی با تکیه بر نفی حاکمیت سیاسی، حاکمیت طبقاتی، انحرافات اجتماعی و انحرافات تاریخی بعد از محمد.

۳ - نقد قدرت در عرصه سیاست با تکیه بر نفی دولت شام و سیاست تمویه‌گرانه خونخواهی عثمان یا قرآن سر نیزه‌ای صفین و...

۴ - نقد مردم - که بزرگترین بُعد حرکت تبلیغی - ترویجی و عقلانیت نقادانه امام علی می‌باشد که - بر پایه نفی پوپولیسم و تحلیل روانشناسانه فرهنگ مردم جهت استحاله استکمالی فرهنگی آنها می‌باشد.

۵ - نقد طبقه جدید محصول دنیاگرایی صحابه محمد و ثروتهای اندوخته شده این طبقه جدید در کادر شعار عدالتخواهانه و ضد طبقاتی.

بنابراین آنچنانکه مشاهده می‌کنیم در این هیرارشی نهج‌البلاغه ما جایی برای نقد ترویجی - تئوریک جهت راسیونالیزه کردن اسلامی و دینی برای انحرافات سیاسی و طبقاتی و اجتماعی و تاریخی و یا اصلاحات مورد ادعای امام علی نمی‌بینیم. البته این موضوع در رابطه با امام حسین که بزرگترین منتقد سیاسی - اجتماعی - تاریخی - طبقاتی بعد از محمد تا این زمان در تاریخ اسلام می‌باشد نیز بیشتر صادق است، چراکه ما در رابطه با امام حسین هم آنچنانکه در دوران ۲۵ سال سکوت امام علی دیدیم باز با یک دوران سکوت تئوریک - سیاسی بیش از نیم قرن می‌بینیم، چراکه آنچه از امام حسین امروز در دست ما است باز به صورتی بسیار کمتر همان محورهای اعلام شده توسط امام علی می‌باشد و ما در هیچ جا حتی برای یک نمونه هم نمی‌بینیم که امام حسین به نقد نخله‌های انحرافی فکری از مرجئه گرفته تا جبریون، اشاعره، معتزله و... پرداخته باشد، نه اینکه سواد امام حسین کم بوده است، بلکه بدین دلیل بوده است که امام حسین چنین مبارزه نظری - ترویجی - سوپژکتیو و راسیونالیزه شده درون دینی توسط دین محمد و تئوری وحی و مکتب احساس نمی‌کرده است. ماحصل اینکه امام حسین هم مانند پدر بزرگوارش امام علی چنین استنباط می‌کرده که توسط نقد سیاسی و اجتماعی و تاریخی بر پایه استراتژی نجات مسلمین از انحطاط در راستای نجات اسلام از انحراف مقصود حاصل می‌شود و دیگر نیازی به مبارزه درون دینی تئوریک بر علیه این نخله‌ها بر پایه استراتژی تقدم نجات اسلام از انحراف قبل از نجات مسلمین از انحطاط نیست. اما انحرافات نظری و سوپژکتیویته درون دینی در مدت چهار صد سال بعد از امام حسین و امام علی و به خصوص در عصر عباسیان در عرصه‌های: الف - فلسفه یونان - یونان زدگی اسلام؛ ب - کلام اسکولاستیک متکلمین اسلامی - مجردگرایی و ذهنی زدگی اسلام، ج - تصوف وارداتی خانقاهی مشرق زمین به خصوص هند - تصوف زدگی اسلام؛ د - فقه سرطانی و آماس کرده توجه به سکوت تبلیغی - ترویجی - تئوریک ۲۵ ساله امام علی در برابر حکومت شیخین و عثمان و حمایت سیاسی تلوچی از حکومت شیخین، دلالت بر این امر می‌کند که امام علی اعتقادی به عقلانیت نقادانه نظری - ترویجی - تئوریک - سوپژکتیو درون دینی مانند امام محمد غزالی و علامه محمد اقبال لاهوری و دکتر شریعتی نداشته است و تنها در کانتکست مبارزه تبلیغی - تهییجی - افشاگرانه سیاسی - نظامی - طبقاتی معتقد به انجام مبارزه ترویجی - نقدی - تئوریک بوده است.

روحانیت سنتی تشیع و تسنن - فقه زدگی اسلام و... [وارد اسلام شد].

اینجا بود که استراتژی تحول اجتماعی جامعه مسلمانان تغییر کرد، چراکه استراتژی جامعه مسلمانان از زمان امام علی تا غزالی یعنی مدت پنج قرن آنچنانکه عبدالرحمن ابن خلدون تونسی در «مقدمه تاریخ» خود می‌گوید، بر تقدم نجات انحطاط مسلمین بر نجات انحراف اسلام استوار بود. یعنی هم امام علی و هم امام حسین و... بر این عقیده بودند که علت سقوط مسلمین از مدینه النبی محمد، انحطاط مسلمین می‌باشد و تا زمانی که ما توسط نقد قدرت، ثروت، معرفت و... به نجات جامعه مسلمین از این انحطاط سیاسی و طبقاتی و اخلاقی و اجتماعی نپردازیم، امکان نجات اسلام از انحراف وجود نخواهد داشت؛ لذا در این راستا بود که مبارزات اصلاحگرانه امام علی و امام حسین بر پایه استراتژی تقدم نجات مسلمین از انحطاط در راستای نجات اسلام از انحراف قرار داشت (آنچنانکه خود امام حسین در وصیت نامه سیاسی‌اش قبل از حرکت از مکه به کوفه به برادرش محمد بن حنفیه می‌گوید: «لابطرا و لا مفسدا انی خرجت لطلب اصلاح دین جدی ارید ان امر بالمعروف و نهی عن المنکر - قیام من برای اصلاح دین محمد بر پایه امر بالمعروف و نهی از منکر است»).

همچنین خود امام علی در خطبه ۱۶ نهج البلاغه این چنین تبیین می‌کند:

«أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص وَ أَلَذَى بَعَثَهُ بِأَحَقِّ تَلْبُلُنٍ بَلْبَةً وَ تَعَزَّبَلُنْ غَرْبَلَةً وَ لَتَسَاطُنْ سَوَاطِ الْفَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيْسَبَقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لِيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا - آگاه باشید که گرفتاری‌ها و بلاهای اجتماعی شما بازگشت پیدا کرده است به جامعه‌ای که محمد بر آن جامعه مبعوث گردید استراتژی محمد در آن جامعه استوار بر کلمه حق بود که برای این کلمه حق محمد بعثت کرد، لذا حرکت اصلاحگرانه من هم در این شرایط بر آن کلمه استوار خواهد بود و برای نیل به این استراتژی محمد مجبورم برای نجات جامعه مسلمین از انحطاط اجتماعی موجود مسلمین را به میدان عمل و پراتیک بکشانم تا در این پراتیک نفس گیر جامعه مسلمین به آرایش جدیدی دست پیدا کند. پایینی‌ها بالا بیایند و بالائیها پائین روند، عقب افتاده‌ها پیشاهنگ شوند و پیشاهنگ‌ها به عقب رانده شوند.»

باز در همین رابطه در خطبه شماره ۳ نهج البلاغه - خطبه شقشقیه «وَ طَفِقَتْ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أُصُولَ بَيْدِ جَدَاءٍ أَوْ أُصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ تَرْجِيحَ الصَّبْرِ فَرَأَيْتَ أَنْ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فُصْبِرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تَرَاثِي نَهْبًا - در آن زمان خودم را بین دو امر دیدم دست بر شمشیر یا صبر بر سکوت، صبری که پیران را نابود می‌کند و کودکان را پیر می‌کند - پس به جای شمشیر، صبر را انتخاب کردم و بر پایه صبر سکوت را بر گزیدم، سکوتی که برابم به قیمت خار در چشم و استخوان در گلو تمام شد.»

**شعار «احیاء علوم دینی» غزالی:** در قرن پنجم با نشر کتاب «احیاء علوم دینی» امام محمد غزالی سوال بزرگی در تاریخ اسلام مطرح گردید و آن اینکه<sup>۲</sup> «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یا بعثت علی شریعتہ سهلہ» و دین اخلاقی محمد به دین دنیائی فقهی بدل گردد؛ لذا برای نجات مسلمین

از این انحطاط فراگیر بازگشت اخلاقی به اسلام و نفی فقاہت آماس کرده سرطانی لازم می‌باشد و تا زمانی که این تحول در اسلام صورت نگیرد امکان نجات مسلمین از انحطاط موجود وجود نخواهد داشت. بنابراین از نظر غزالی نجات از انحراف اسلام باید در راستای نجات از انحطاط مسلمین صورت گیرد، مگر دین مرده یا اسلام مرده است که غزالی شعار زنده کردن و احیاء سر می‌دهد؟ طرح این سوال در جامعه اسلامی و مسلمانان از پاسخ غزالی در تمامی کتاب‌هایش مهم‌تر بود، چرا که با طرح این سوال تاریخی و استراتژیک غزالی بود که مسلمانان از یک خواب چهارصد ساله بیدار شدند و برای آن‌ها روشن گردید که اسلام به علت فقاہتی مرده است، باید قبل از زنده کردن مسلمین اسلام را زنده کنیم به این دلیل بود که استراتژی «نجات اسلام از انحراف فقاہتی در راستای نجات مسلمین از انحطاط اخلاقی» امری لازم می‌باشد.

به موازات استراتژی امام علی و امام حسین که عبارت بود «نجات مسلمین از حاکمیت غاصبانه زر و زور و تزویر در راستای نجات اسلام از انحراف امری لازم می‌باشد» مطرح گردید<sup>۲</sup>. به هر حال اگرچه پاسخ غزالی در تاریخ اسلام مرد، ولی سوال غزالی در قرن پنجم بنیانگذار یک استراتژی پارالل با استراتژی امام علی و امام حسین گردید و در همین رابطه بود که از قرن پنجم دو استراتژی در تاریخ اسلام و مسلمانان مطرح گردید که عبارت می‌باشند از:

۱ - استراتژی امام علی - امام حسین بر پایه حرکت اصلاحگرانه در کانتکس نجات مسلمین از انحطاط برای نجات اسلام از انحراف؛

۲ - استراتژی دوم عبارت بود از نجات اسلام از انحراف برای نجات مسلمین از انحطاط؛

که البته هر دو استراتژی فوق عرصه ابژکتیو خود را در بستر اصل امر به معروف و نهی از منکر تبیین می‌کردند، بطوریکه آنچنانکه فوقاً دیدیم امام حسین در وصیت نامه سیاسی‌اش به برادرش محمد ابن حنفیه متکای دینی و اسلامی و شرعی خود را اجرای امر به معروف و نهی از منکر اعلام کرد و غزالی هم در باب امر به معروف کتاب «احیاء علوم دینی» خود معتقد است که «اگر کسی در عرصه ابلاغ و هدایتگری سلطان جور کشته شود، شهید مرده است». ماحصل اینکه استراتژی امام علی و امام حسین عبارت بود از مبارزه برای نجات جامعه مسلمین توسط نقد ابژکتیو قدرت، نقد ابژکتیو ثروت، نقد ابژکتیو معرفت، اما اصلاحات در استراتژی غزالی عبارت بود از پیرایش و آرایش سوبژکتیو اسلام توسط پیرایش اسلام از فقاہت روحانیت، پیرایش اسلام از فلسفه یونانی فلاسفه، پیرایش اسلام از مجرد اندیشی کلامی متکلمین، پیرایش اسلام از صوفی-گری خانقاهی همراه با آرایش اسلام توسط اخلاق، آرایش اسلام توسط زهدگرائی و دنیاگریزی و آرایش اسلام توسط عرفانگرائی صوفیانه.

**نہضت «سلفیہ» سیدجمال - عبده - رشیدرضا:** مدت نزدیک به هشتصد سال (از قرن پنجم تا قرن چهاردهم) هر دو استراتژی فوق در جامعه اسلامی و مسلمانان به فراموشی سپرده شد و مسلمانان خارج از این دو کانتکس یا به خواب رفتند و یا اگر حرکت و تحولی داشتند به صورت پراگماتیستی و بیرون از این دو کانتکس صورت می‌گرفت، تا اینکه با رنسانس اروپا و شکلگیری انقلاب کبیر فرانسه و نفی شدن دوران

۳. البته از آنجائیکه درمان ارائه شده از طرف امام محمد غزالی برای این درد مانند امام علی و امام حسین یک پایه ابژکتیو نداشت و در راستای آخرتی کردن دین محمد و بیمقدار کردن دنیای دین محمد و بیاختیار کردن انسان دین محمد بر پایه زهد صوفیانه هندی و ضدیت دنیا با آخرت و نفی عقلائیت دین محمد استوار بود، لذا شعار امام محمد غزالی نتوانست مانند شعار امام علی و امام حسین به نہضت و استراتژی تاریخی بدل گردد و به همین خاطر بود که استراتژی امام محمد غزالی حتی به آن ورطه از سقوط افتاد که در عرصه استراتژی نجات مسلمین از انحطاط مانند عبدالرحمن ابن خلدون تونسی حرکت اصلاحگرانه امام حسین را در شکل حمایت تلویحی از یزید، نفی کرد.

۲. خارج از اینکه محتوای کتاب «احیاء علوم دینی» غزالی چه می‌باشد و غزالی در این کتاب درد را چگونه تشخیص داده است و درمان را چگونه تجویز می‌کند، که البته در این کتاب از نظر امام محمد غزالی درد جامعه مسلمین انحراف اسلام از صورت اولیه آن به سمت دکماتیسیم فقاہتی می‌باشد که این دکماتیسیم فقاہتی باعث گردیده است تا دین محمد به صورت تک بعدی فقاہتی در آید و همین تک بعدی فقاہتی و رشد سرطانی فقاہت توسط روحانیت حوزه‌ها عاملی گردیده است تا دین محمد که بر اخلاق استوار بود، منحرف گردد.

یونانی ارسطویی کوشید که به جنگ سنتهای تاریخی مسلمانان برود و در برابر عقلانیت تجربی مدرنیته ابزارهای غرب به صورت سپری استفاده کند که به علت ماهیت طبیعت گریز، ذهنیگرا، تفسیری، مجرداندیش و... فلسفه یونانی و ارسطویی - سینوی، این حرکت سیدجمال نتوانست به اصلاحات معرفتی توده‌ها بیانجامد و آنچنانکه سیدجمال می‌خواست سنت تاریخی توده‌ها بدل به معرفت و اندیشه شناخت بکند و انفعال تاریخی توده‌های مسلمان بدل به فعالیت اجتماعی و تاریخی نگردد و مناقذیت توده‌ها در عرصه شریعت فقهی بدل به منتقد شدن توده‌های مسلمان در عرصه اسلام معرفتی نشد و...

به همین دلیل بود که پروژه اصلاحگرایانه سیدجمال ناتمام ماند و با مرگ سیدجمال تمامی تحولات اجتماعی که سیدجمال در کشورهای اسلامی ایجاد کرد از انقلاب مشروطیت تا قیام ضد استعماری مردم عراق و دیگر کشورهای اسلامی از شمال آفریقا تا آسیای جنوب شرقی نتوانست پروسه استعمالی خود را طی کند و همگی یا گرفتار اتوکرات-های منطقه‌ای شدند و یا تحت هژمونی سنتگراهای تحریفگر فقهاتی درآمد و یا در تحلیل نهانی حربه انتقال قدرت در دست استعمارگران خارجی شدند. در این رابطه بود که از بعد از مرگ سیدجمال نهضت اصلاحگرایانه‌ای که سیدجمال آغاز کرده بود با تجدید نظر در استراتژی آن از طرف شاگردان او دنبال شد که مهم‌ترین آن‌ها عبده و رشیدرضا بود که بعداً در نسلی دیگر به علامه محمد اقبال لاهوری و بالاخره به معلم کبیرمان شریعتی رسید که همگی این‌ها با جمع‌بندی از علت بن-بست استراتژی سیدجمال از استراتژی نجات مسلمانان از انحطاط برای نجات اسلام از انحراف به استراتژی نجات اسلام از انحراف برای نجات مسلمانان از انحطاط روی آوردند، که حاصل این تغییر استراتژی آن شد که تمامی این‌ها جهت درمان آن درد عقب ماندگی از غرب و انحطاط مسلمانان به درمان درد انحراف اسلام پرداختند. اما از آنجائیکه هر کدام از این‌ها درد انحراف اسلام را به صورتی تبیین می‌کردند، لذا درمانهای آن‌ها صورت متفاوتی به خود گرفت عبده و رشیدرضا علت انحراف اسلام را در آرایش‌های فقهی، فلسفی، صوفیگری، کلامی و... تبیین کردند که در مدت چهارده قرن توسط فرهنگ‌های مختلف دامن اسلام را گرفته است و راه نجات اسلام از این آرایش‌های فقهی، فلسفی، کلامی و صوفیگری پیرایش اسلام از همه این اضافات تاریخی توسط نهضت سلفیگری یا بازگشت به اسلام سهله و سمهه محمد توسط قرآن و نهج‌البلاغه یا متون اصیل اسلامی دانستند و در این رابطه بود که دست به شعار بازگشت به قرآن و انتشار نهج‌البلاغه و تفسیر قرآن زدند تا توسط آن اسلام زمینگیر شده در فلسفه یونان و تصوف هندی و فقه حوزهای و کلام مجرد اندیش ذهنی نجات دهند و آن را سبک کنند.

ادامه دارد

قرون وسطی در غرب آهسته آهسته با بیدار شدن غرب و انجام انقلاب اجتماعی، انقلاب صنعتی، انقلاب علمی، پیدایش مدرنیته ابزارهای سیاسی و علمی و... به یکباره جهان اسلام و مسلمین از خواب بیدار شد و همراه این بیداری شرق در قیاس با پیشرفت غرب مسلمانان احساس یک عقبماندگی فاحش با غرب و مدرنیته غربی کردند. در این رابطه بود که برای بار دیگر شعار اصلاحگری در میان مسلمین مطرح گردید. نخستین منادی شعار اصلاحگری در این مرحله سیدجمال الدین اسدآبادی بود که بر پایه استراتژی اول یعنی استراتژی امام علی - امام حسین که به قول محمد حسین نائینی عبارت بود از «تنبیه الامه برای دست یابی به تنزیه الامه» یا «نجات مسلمانان از انحطاط برای نجات اسلام از انحراف» دست به کار شد تا به هر شکلی شده اول مسلمین را از انحطاط و عقب ماندگی از غرب نجات دهد تا توسط آن بتواند اسلام را از انحراف رهائی ببخشد. ولی از آنجائیکه سیدجمال بر پایه نگرش انطباقی مدرنیته، غرب را به جای اینکه یک مدرنیته متدیک و ایپستمولوژیک و علمی ارزیابی کند، مدرنیته ابزار تبیین کرد، لذا در این رابطه بود که سیدجمال علت انحطاط مسلمانان را در عقبماندگی صنعت، تکنولوژی، تسلیحات و... از غرب تبیین کرد و بر پایه این تشخیص درد بود که زمانی که به ارائه تجویز درمان پرداخت، راه نجات مسلمانان از انحطاط را قدرتمند شدن مسلمین ارزیابی نمود، که جهت انجام این مقصود از این دربار به آن دربار کوچ می‌کرد تا سران اتوکرات و دسیات و مستبد کشورهای اسلامی را وادار به اتحاد و قدرتمند شدن نظامی و سیاسی در برابر غرب بکند که حاصل آن همه تلاش مردافکن سیدجمال برای رهائی مسلمانان از انحطاط توسط عساکره جرار و رهبران قدرتمند این شد که، سیدجمال در پایان عمر به خود بیاید و به این اصل برسد که از همه جا رانده و از همه جا مانده است؛ لذا برای جبران مافات سیدجمال مجبور به تجدید نظر در استراتژی گذشته خود شد به این دلیل بود که سیدجمال از همه جا رانده و از همه مانده یک مرتبه تمامی حرکت گذشته خود را به زیر سلاخی انتقاد خویش کشید و کوشید تا در استراتژی جدید خود انحراف استراتژی گذشته خود را تصحیح نماید. در این رابطه بود که سیدجمال در مرحله دوم از حرکت خود کوشید همان استراتژی گذشته را این بار به صورت عکس از توده‌ها آغاز نماید که به علت گرایش پوپولیستی که سیدجمال در این مرحله از حرکت خود به آن گرفتار شد جهت تنبیه الامه برعکس گذشته که بر عساکر جرار و وحدت سیاسی رهبران دسیات اسلامی و قدرت کشورهای اسلامی تکیه می‌کرد، این بار حرکت اصلاحگرانه خود را از بیداری توده‌ها آغاز کند. که برای این مقصود و منظور استراتژی که سیدجمال در مرحله دوم حرکت خود برای بیداری مسلمانان به آن تکیه کرد بر پایه همان نگرش انطباقی که داشت تکیه بر علم پوزیتیویستی و تجربی غرب و فلسفه یونانی شرق بود.

اینجا بود که کتاب «نیچریه» را در هندوستان تالیف کرد که در این کتاب سیدجمال کوشید با تکیه انطباقی بر علم تجربی پوزیتیویستی سیانسی فرانسوی بیکنی غرب، شرایط تحول و بیداری توده‌های مسلمان همراه با فاصله گرفتن آن‌ها از اسلام تکلیفی و اسلام انفعالی و اسلام تفسیری و اسلام دنیا گریز و آخرت طلب و خانقاه نشین صوفیه فراهم سازد<sup>۴</sup>. البته زمانی که دریافت که با این متاع پوزیتیویستی مغرب زمین نمی‌تواند با سنت‌های دینی و تاریخی و اجتماعی بتون آرمه شده مسلمانان بر عکس مغرب زمین مقابله کند در مصر کوشید به عقلانیت اسلامی روی آورد و آن را در برابر عقلانیت کانتی غرب قرار دهد، از آنجائیکه عقلانیت اسلامی که سیدجمال توسط آن بتواند به اصلاح سنتهای مسلمان بپردازد چیزی جز همان فلسفه یونانی زده ارسطویی و افلاطونی نبود، لذا سیدجمال در مصر به کتاب «اشارات» ابوعلی سینا روی آورد و توسط این عقلانیت

۴. لذا در همین رابطه است که سیدجمال در این کتاب در انتقاد به روحانیت فقهانی حوزه می‌گوید: «من تعجب می‌کنم از آن عالم روحانی که سال‌ها پای این چراغ نفت سوز مشغول تحقیق فقهی است اما برای یک بار از خود نمی‌پرسد که چرا وقتی حجاب شیشه‌ای از روی این چراغ بر می‌داریم فتیله آن دود می‌زند.



## ما و نشر مستضعفین

بخش پنجم

**موانع و مشکلات و تضادهای که شریعتی در بستر اجرایی کردن استراتژی آگاهی‌بخش خود با آن روبرو گردید:** در این رابطه باید ابتدا به یک دسته بندی موانع بپردازیم که می‌توانیم موانع و مشکلات استراتژی آگاهی‌بخش را به دو دسته تقسیم کنیم:

**الف - مشکلات سوپراکتیویته که برای شریعتی وجود آمد:** در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش، سوپراکتیویته نخستین مشکلات و موانعی بود که برای شریعتی به وجود آمدند. البته ریشه مشکلات سوپراکتیویته شریعتی بازگشت پیدا می‌کرد به هسته تضادمنند در خود اندیشه او، اگر چه شریعتی به لحاظ استراتژی توانسته بود با انتخاب استراتژی آگاهی‌بخش با - نهضت چریکی و نهضت رفرمیستی- مرزبندی نماید، اما به لحاظ «پایه اندیشه و فکر و تئوری عام و خاص و برنامه‌ای» از آن جایی که این پایه فکری شریعتی در مراحل اعتقاد او به گرایش‌های چریکی و... غیره، شکل گرفته بود در نتیجه شریعتی توانسته بود، در عرصه استراتژی - مرزبندی‌های استراتژی- خود را با آن‌ها تعریف کند. ولی در عرصه تئوریک به خاطر این که شریعتی این «عمل تسویه و مرزبندی» را انجام نداده بود، بستر اندیشه شریعتی در مراحل اولیه حرکت آستن تضاد بود یعنی شریعتی از یک طرف در عرصه استراتژی منادی استراتژی آگاهی‌بخش بود ولی در همان زمان در اندیشه و تئوری از سمت‌گیری چریکی و حتی رفرمیستی دفاع می‌کرد، که برای درک این موضوع می‌توانیم کنفرانس‌های «شهادت» و «پس از شهادت» و «یاد و یادآور» و «مقدمه اسلام شناسی مشهد» و... را مورد بررسی قرار دهیم، تا به این پدیده تضادمندی که در هسته سوپراکتیویته شریعتی است بیشتر واقف شوید. البته خود همین تضادهای سوپراکتیویته تئوری شریعتی - مادیت ابژکتیو- خود را در عمل هم به نمایش گذاشت، به طوری که روشنفکران پرورش یافته اندیشه شریعتی در منزل آخر به -لانه زنبور- بدل شده بود. که در این لانه زنبور همه نوع مدل دست پرورده می‌توانستید پیدا کنید، از چریک تا رفرماتور سازشکار؛ و تپیی که مصداق آن در کلاس‌های اسلام شناسی سال ۵۱ (که نمونه عالی دست پرورده شریعتی بودند) یافت نمی‌شد، روشنفکران استراتژی سازمان‌گر آگاهی‌بخش حزبی بود، همان گم‌شده‌ای که شریعتی - دیوژن- وار چراغ به دست دنبال آن می‌گشت. که البته با حمایت و تجلیل تئوریک که در پایان کار شریعتی از - حسن و محبوبه- کرد آب پاک این بحران تئوریک که بالاخره در استراتژی مادیت پیدا کرد، بر روی دست همه ریخت و نشان داد که بحران تئوریک شریعتی تا کجا توانسته است استراتژی آگاهی‌بخش را اسیر خود کند. البته اگرچه شریعتی در هفته اول آبان ماه سال ۵۱ (یعنی یک هفته قبل از تعطیلی حسینیه ارشاد) کوشید با طرح - تئوری حزب سازمان‌گر- بحران به وجود آمده در عرصه تئوری و استراتژی خود را حل نماید، ولی به خاطر بسته شدن ارشاد و مخفی شدن دکتر و بعد به زندان افتادن او این مکانیزم راه گشا، در عرصه نظری و نه در عرصه عملی نتوانست پرورش یابد و پروسس طبیعی تئوریک خود را طی کند؛ لذا به همان صورت خام مطرح شده در کنفرانس - شیعه یک حزب تمام- باقی ماند و تحولی تئوریک در این رابطه پیدا نکرد، و این امر باعث گردید که حسینیه ارشاد در ۱۴ آبان ماه سال ۵۱ در شرایطی تعطیل شود که؛ «حرکت ارشاد شریعتی و استراتژی آگاهی‌بخش او و تئوری‌های عام و خاص و برنامه‌ای اندیشه شریعتی آستن آن تضادها باشد».

نکته دیگری که مناسبت دارد در بحث تضادها و موانع سوپراکتیویته اندیشه شریعتی در همین جا مطرح کنیم موضوع کلاس‌های آموزشی ارشاد بود، از آنجائیکه خود شریعتی از بعد از رفتن مطهری تقریباً مدیریت

۱. که منهای کلاس‌های اسلام شناسی هفتگی روئین شریعتی که همه هفته انجام

کلی و جزئی ارشاد را در دست داشت، از هر تپیی و از هر موضوعی که می‌توانست بازار ارشاد را گرم نگه دارد، استقبال می‌کرد. اگر شما در این رابطه به لیست کلاس‌های ارشاد در یک سال آخر حرکت آن توجه کنید بهتر می‌توانید به پلورالیزم بحران زای حاکم بر جلسات درسی حسینیه ارشاد پی ببرید:

۱ - کلاس نقاشی زیر نظر موسوی؛ ۲ - کلاس وعظ و سخنرانی یا فن بیان زیر نظر صدر بلاغی؛ ۳ - کلاس تدریس عربی توسط کتاب‌های مهدی بازرگان؛ ۴ - کلاس روانشناسی و... اسلامی زیر نظر دکتر سامی؛ ۵ - کلاس شناخت مکتب‌های جامعه شناسی زیر نظر دکتر توسلی.

و حتی در کلاس شناخت معماری شهرهای کرمان و کاشان و... سخنران‌هایی را دعوت می‌کرد و موردی هم کم و کسری از این موضوع نداشت، از خامنه‌ای گرفته تا شریعتمداری و... با یک نگاه اجمالی به این کلاس‌ها چه چیز دستگیر ما خواهد شد؟ آیا غیر از این که - دست پرورده پرورش یافته- در این کلاس‌های از همه رنگ، هیچگونه سنخیت استراتژیک با هم ندارند؟ آیا غیر از یک انسان - مجرد اندیش کلی نگر آنارشیست و...- خواهد بود؟ البته شریعتی در اواخر کار به این بحران فراگیر سوپراکتیو در ارشاد پی برده بود و آن جایی که می‌گفت؛ من یک نفر روشنفکری از شما که توان تولید فکر و اندیشه داشته باشد، از تمامی افراد کلاس‌های ارشاد برایم بیشتر اهمیت دارد. در روزهای پایانی ارشاد بود که شریعتی به این موضوع پی برد و دریافت که این بازار آشفته اندیشه و کلاس نمی‌تواند حتی یک نفر انسان که توان تولید فکر داشته باشد پدید آورد. اینجا بود که دیدیم پس از بسته شدن ارشاد، برعکس آنچه شریعتی می‌اندیشید به جای اینکه ارشاد بدل به «حزب سازمان‌گر اجتماعی» شود، تمامی دست پرورده‌های ارشاد - یا پاسیف شدند و راه زندگی در پیش گرفتند یا جذب نهضت چریک‌گرایی گشتند، و یا به صورت مداح به تعظیم و تجلیل اندیشه شریعتی به صورت مجرد پرداختند- که بعداً طرفداران این گروه سوم بهترین معماران نظام فقاهتی خمینی گشتند، از حبیبی گرفته تا خرازی و از خرازی گرفته تا موسوی و...

**ب - مشکلات و موانع ابژکتیو به وجود آمده در استراتژی آگاهی‌بخش شریعتی:** در رابطه با موانع ابژکتیو استراتژی آگاهی‌بخش شریعتی می‌توان این موانع را هم به دو دسته تقسیم کرد:

- اول موانع للذات ابژکتیو استراتژی آگاهی‌بخش شریعتی.

- دوم موانع لغیره ابژکتیو استراتژی آگاهی‌بخش شریعتی.

مقصود از «موانع للذات» موانعی بود که خود «اندیشه شریعتی به خاطر این که حول استراتژی آگاهی‌بخش او مدون نشده بود» آستن آن بود<sup>۱</sup>. البته عدم مدون بودن اندیشه از جمله مسائلی بوده است که شریعتی

می‌گرفت و چهل و یک جلسه با جلسات تاریخ ادیان در مدت حدود ۲۰ ماه ادامه پیدا کرد، و کنفرانس‌های موردی شریعتی در ارشاد یا در دانشگاه‌ها.

۲. توضیح این که کلا در تدوین تئوریک یک اندیشه بهترین متدولوژی که جهت تدوین آن اندیشه وجود دارد عبارت از این که «اندیشه بر پایه استراتژی مورد قبولش» مدون گردد تا از حالت تجرد و ذهنی‌گری و کلی‌نگری خارج شود و صورت مشخص و واقعی و عینی به خود گیرد. مثلاً علت این که مانند موسی قرآن به یکباره بر محمد نازل نشد و در ۲۳ سال در کوران مبارزه نفس گیر بر محمد نازل می‌شود، همین موضوع است که محمد این پیام را به بشریت بدهد که «اندیشه باید حول استراتژی و در کوران نفس گیر عمل مدون گردد» نه در الواح انزالی در کوه طور و صحرای سینا. همچنین آن اندیشه‌ای می‌تواند همیشه حیات ساز و حرکت آفرین باشد که بتواند در بستر عمل مدون گردد، اگر اندیشه مدون یافته و بیرون از استراتژی و عمل می‌توانست حرکت آفرین باشد، اندیشه معلم اول ارسطو - که بیش از ۲۵ قرن است که بر اندیشه بشریت حکومت می‌کند- می‌توانست کوچکترین حرکتی را ایجاد نماید.

## مبانی سوسیالیسم

بخش شش

سوسیالیسم اکنومیمی - سوسیالیسم اخلاقی - سوسیالیسم تاریخی

سوسیالیسم ولانتاریستی - سوسیالیسم پراگماتیستی - سوسیالیسم پراکسیستی

سوسیالیسم انطباقی - سوسیالیسم دگماتیستی - سوسیالیسم تطبیقی

نگاهی به مباحث گذشته: آنچه تاکنون در طی سلسله بحث‌های گذشته در رابطه با مبانی سوسیالیسم مطرح کردیم عبارت می‌باشد از:

### اصل اول، تاریخی بودن مقوله سوسیالیسم:

مطابق این اصل دیگر سوسیالیسم برای ما، نه به عنوان یک مقوله اخلاقی است و نه یک مقوله اقتصادی و نه به عنوان یک مقوله مجرد ذهنی می‌باشد، بلکه سوسیالیسم به عنوان یک واقعیت مشخص عینی مطرح می‌گردد. چرا که سوسیالیسم مطابق این اصل دیگر سوسیالیسم تخیلی نیست، سوسیالیسم اخلاقی نیست سوسیالیسم اتوپایی غیر قابل دسترس نیست، که سوسیالیسم علمی است. تعریف سوسیالیسم در چنین صورتی علمی شدن جامعه انسانی می‌شود و چون موضوع سوسیالیسم، علمی یا تاریخی شدن جامعه می‌باشد بنابراین سوسیالیسم علمی یا سوسیالیسم تطبیقی یا سوسیالیسم پراکسیستی تبیین کننده علم تکامل جامعه می‌گردد. با توجه به خودی‌گرایی‌های کنکرت هر جامعه‌ای نسبت به جامعه دیگر و عدم وجود یک قانونبندی کلی و عام و یکسان بر تمامی جوامع متنوع و متکثر بشری، این سوسیالیسم علمی، می‌شود علم شدن جامعه‌ای خاص و انسانی مشخص. مطابق این تعریف از سوسیالیسم، سوسیالیسم علمی؛ علم شدن مشخص و تکامل مشخص و تغییر مشخص جامعه‌ای خاص می‌شود. با پدیدار شدن آیتم تغییر در موضوع این سوسیالیسم، جبراً باید چنین سوسیالیسمی بر زمان نیز تکیه نماید. چراکه بی زمان، سوسیالیسم نه می‌تواند تغییر داشته باشد و نه تکامل و نه می‌تواند شدن داشته باشد. تنها با تکیه وجودی و فلسفی سوسیالیسم بر زمان است که شرایط وجودی جهت تحقق تکامل، تغییر و شدن برای انسان و جامعه در بستر دیالکتیک فلسفی و وجودی فراهم می‌گردد. چون سوسیالیسم در عرصه شدن و تغییر و تکامل جامعه بر زمان تکیه دارد پس سوسیالیسم علمی و تطبیقی و پراکسیستی می‌باشد که جبراً بر تاریخ و علم تاریخ و فلسفه تاریخ تکیه کرده، از دل تاریخ کنکرت جامعه‌ای خاص سر می‌زند، نه از دل کپی برداری از سوسیالیسم وارداتی دیگر جوامع یا از دل اخلاق و فلسفه‌ها و آیات و روایات و...

بر پایه این تعریف از سوسیالیسم بود که در مباحث قبل به مرزبندی بین چنین سوسیالیسمی با اشکال دیگر سوسیالیسم پرداختیم و لذا در همین رابطه بود که سوسیالیسم را به چهار دسته تقسیم کردیم که عبارت بودند از:

### اول - سوسیالیسم اکنومیمیستی:

که دلالت بر آن دسته از نله‌های سوسیالیستی می‌کند که به سوسیالیسم به عنوان آلترناتیو اقتصادی جامعه و نظام سرمایه‌داری می‌نگرند و بر همین اساس مبانی خود را جبراً بر پایه فلسفه پراگماتیسمی استوار می‌کنند و هدفشان صرفاً اعتلاء و رشد اقتصادی می‌باشد. سوسیالیسم استالینیسیم که بر پایه جبر ماتریالیسم، اصالت پراگماتیسم و مضمون و محتوای اکنومیسیم، نزدیک به یک قرن در اتحاد جماهیر شوروی

پیوسته به آن می‌اندیشیده است و پیوسته سعی می‌کرد تا توسط متدی به اندیشه‌های خود آرایش بدهد، که در این رابطه شریعتی با سه روش در مقاطع مختلف زمانی اقدام کرد که عبارت بودند از:

مرحله اول در مقدمه اسلام شناسی مشهود می‌باشد که مربوط به اوایل شروع حرکت شریعتی است و در این مرحله شریعتی سعی کرد توسط اصولی که از - دایره المعارف فرید و جدی - اقتباس کرده بود به اندیشه‌های خود سر و سامانی بدهد که به علت انطباقی بودن روش دکتر این حرکت او نتوانست حتی از نظر ذهنی چندان موفقیت آمیز باشد.

مرحله دوم «متد هندسی» بود که شریعتی در درس‌های ۱ و ۲ اسلام شناسی ارشاد با تاسی از متدولوژی - باشلارد - سعی کرد توسط متد هندسی به اندیشه‌های پراکنده خود سر و سامانی بدهد، که این مرحله گرچه نسبت به مرحله قبل روشی تطبیقی بود ولی به خاطر این که به صورت - مکانیکی و مجرد و بیرون از استراتژی - شکل می‌گرفت و در نتیجه، این مرحله هم نتوانست اندیشه دکتر تدوین علمی پیدا کند، که شریعتی در اواخر کار ارشاد به این ضعف زیربنائی تدوین هندسی اندیشه خود پی برد و دریافت که؛ اندیشه تدوین یافته مجرد نمی‌تواند -انسان با ایمان عملی- به وجود آورد؛ لذا در همین رابطه بود که در کنفرانس‌های - شیعه حزب تمام- کوشید این بار بر پایه «استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی» به تدوین اندیشه خود بپردازد، که دیگر امکان انجام آن را پیدا نکرد و مرحله تدوین اندیشه شریعتی به همان صورت متد هندسی مجرد (درس‌های ۱ و ۲ اسلام شناسی) باقی ماند و نتوانست در عرصه استراتژی سازمان‌گرایانه حزبی، آن اندیشه مدون گردد<sup>۳</sup>. که همین آفت و بیماری باعث گردید تا در بستر آموزش و پرورش تکیه گاه استراتژی، که از نظر شریعتی همان روشنفکران بودند ایجاد چند دستگی عینی گردد، که از طرفداران نهضت چریکی گرفته تا طرفداران رفرمیسم را شامل می‌شدند و باعث شده بود تا آن‌ها رویاروی همدیگر قرار گیرند، حتی رویاروی خود شریعتی هم بشوند! زیرا زمانی که یک روشنفکر پرورش یافته در این اندیشه و تفکر نتواند مرزبندی‌ها را به صورت تئوریک تعریف کند به -آنارشیسیم- گرفتار خواهد شد که حاصل آن هرز رفتن نیروها می‌شود.

- دوم موانع لغیره ابژکتیو استراتژی آگاهی‌بخش شریعتی؛

در این رابطه استراتژی و حرکت شریعتی گرفتار موانع خورد کننده‌ای گردید از؛ جنگ مطهری و ایل و تبارش در ارشاد گرفته تا جنگ چپ و جنگ چریک‌ها، همه و همه موانعی بود که شریعتی با آن روبرو بود. با همه این‌ها ارشاد در ۱۴ آبان ماه تعطیل شد و شریعتی از این تاریخ رهبری استراتژی آگاهی‌بخش خود<sup>۴</sup> را از دست داد، و اگرچه بعد از آزادی از زندان و به قول خودش؛ در جلسات موردی که توسط همان افراد معلوم الحال رفرماتور تشکیل می‌شد، سعی می‌کرد سر پلی پیدا کند. ولی در این امر هم موفق نگردید تا این که تصمیم به مهاجرت گرفت تا شاید در خارج بتواند گامی بر دارد، که متأسفانه هجرت ابدی‌اش او را برای همیشه از ما جدا کرد و ما را به حال خود گذاشت که با اندیشه حیات بخش و حرکت آفرین او چه کنیم؟ شریعتی را در همین جا رها می‌کنیم و به حرکت خودمان می‌پردازیم، ببینیم حرکت نشر در این واپسین بحران چگونه شکل گرفت؟

ادامه دارد

۳. لذا از نظر ما فوری‌ترین کار برای این که اندیشه شریعتی بتواند دارای حیات و حرکت گردد، آن است که به تدوین اندیشه او حول «استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی» که استراتژی شریعتی کامل می‌باشد بپردازیم.

۴. که در عرصه سوپژکتیو به حزب رسیده بود، ولی در عرصه ابژکتیو هیچگونه دست پرورده حزبی نداشت.

بهر جزئی زکل کان نیست گردد  
جهان کل است و در هر طرفه العین  
کل اندر دم زامکان نیست گردد  
عدم گردد و لا یبقی زمانین  
دگر باره نشود پیدا جهانی  
به هر لحظه زمین و آسمانی

بر سه پایه: ۱ - ثبات؛ ۲ - نفی؛ ۳ - نفی نفی

نفی که همان اثبات تکامل یافته یا شدن می‌باشد، به انجام می‌رسد که عین این دیالکتیک شدن را قرآن در سوره ق - آیه ۴۳ به این شکل مطرح می‌کند: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ - همانا ما زنده می‌کنیم (اثبات) و ما می‌میرانیم (نفی) و شدن شما به سوی ماست (اثبات در بستر شدن).»

یا آنچنانکه امام علی می‌فرماید: «نفس المرء خطئات الی اجله هر نفس حیاتی در انسان، خود قدمی است بسوی مرگ او»

یا آنچنانکه مولوی می‌گوید:

که زضدها ضدها آید پدید  
در عدم (نفی) هست (اثبات) ای برادر چون بود  
در سویدا روشنائی آفرید  
ضد اندر ضد پنهان مندرج  
ضد اندر چون مکنون بود  
آتش اندر آب سوزان مندمج

دفتر سوم مثنوی - صفحه ۱۹۹ از سطر ۳۷:

از جمادی (اثبات) مردم (نفی) و نامی شدم (نفی نفی یا اثبات بر پایه شدن)  
از نما (اثبات دوم) مردم (نفی دوم) به حیوان سرزدم (نفی، نفی دوم یا شدن اثباتی دوم)

مردم (نفی سوم) از حیوانی (اثبات سوم) و آدم (نفی نفی چهارم یا شدن اثباتی چهارم) شدم

پس چه ترسم کی زمردم کم شدم (اثبات شدن یا کمال، پیوسته شدن انسان)

حمله دیگر بچیرم از بشر (شدن پیوسته و مداوم انسان)

تا بر آرم از ملائک بال و پر

و زملک هم بایدم جستن زجو  
بار دیگر از ملک پران شوم  
کل شئی هالک الا وجهه  
آنچه اندر وهم ناید آن شوم  
پس عدم (نفی) کردم عدم (نفی نفی) چون ارغنون  
گویدم انا الیه راجعون

علی ایحال، شدن انسان برای یک لحظه هم سکون ندارد تا تعریف شود. از آنجائیکه این انسان تکامل پذیر و در حال شدن، دائما تغییر می‌کند و با تغییر خود زمان را به استخدام می‌کشد. از دل این پیوند تغییر با زمان، تاریخ به عنوان یک واقعیت عینی و علمی و قانونمند که علم شدن انسان می‌باشد، از دل شدن مداوم انسان زایش می‌کند. اینجا است که انسان بر پایه شدن خود، دائما تاریخ علمی و قانونمند خود را می‌آفریند؛ لذا تاریخ؛ علم شدن این انسان می‌باشد، نه ذکر حوادث بودنش و سوسیالیسم تاریخی یکی از میوه‌های این تاریخ می‌باشد که مولود شدن انسان می‌باشد. از این رو سوسیالیسم، علم شدن جامعه انسانی می‌باشد و جامعه نیز ظرف شدن انسان می‌باشد و تاریخ نیز علم شدن انسان می‌باشد. سوسیالیسم تاریخی چیزی نیست جز علم تاریخ، تا زمانی که بشر استعداد کشف علمی این علم تاریخ را پیدا نکرده، سوسیالیسم تاریخی به صورت فلسفه تاریخ مطرح می‌شود. با کشف قوانین علمی تاریخ، سوسیالیسم تاریخی کاملا از زیر چتر فلسفه تاریخ خارج شده، لباس علمی و عینی و مشخص خود را به تن خواهد کرد. آن وقت است که دیگر سوسیالیسم، مانند دوران سوسیالیسم اکونومیسم و سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم اخلاقی، صورت عام و کلی خواهد داشت بلکه برحسب جامعه مشخص به صورت مشخص و کنکرت مطرح خواهد شد.

ادامه دارد

و بلوک شرق سابق و کشورهای پیرامونی آن‌ها از کوبا گرفته تا یمن و اتیوپی و... مستقر گردید، عامل اصلی بحران تمامی کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی می‌شود. متلاشی شدن بلوک شرق و بحران کشورهای تابع پیرامونی آن‌ها ریشه در این نوع نگرش غیر دیالکتیکی سوسیالیسم اکونومیکی به انسان و جامعه و تاریخ و... داشته است. تا زمانی که مضمون این نحوه از نگاه به سوسیالیسم، از صورت سوسیالیسم اکونومیستی به طرف سوسیالیسم علمی تغییر پیدا نکند، امکان رهایی سوسیالیسم بین‌المللی از بحرانی که امروزه گریبانگیر او شده است وجود نخواهد داشت.

## دوم - سوسیالیسم اخلاقی:

سوسیالیسم اخلاقی عبارت از سوسیالیستی که از پنج قرن قبل از میلاد مسیح تا پرودن و از فوریه نیمه اول قرن نوزدهم و تا امروز... بشریت در تلاش کسب آن می‌باشد. این نوع سوسیالیسم، بر عکس سوسیالیسم اکونومیستی که توانست برای نزدیک به یک قرن جهان را در زیر چتر سوپزکتیو و ابژکتیو خود نگه دارد، حتی برای یک شب در یک کارگاه هم نتوانست، مادیت عینی خود را به نمایش بگذارد. زمانی که طرفداران این نظریه از تحقق این سوسیالیسم در زمین نا امید شدند، به صورت سربازان بدون یونیفورم لیبرالیسم اقتصادی (آنچنانکه ژان پل سارتر پلان شخصیت و کارکتری آن‌ها را ترسیم می‌کند) در آمدند. آن‌ها در جوامع کشورهای پیرامونی تحت لوای تجلیل از لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم معرفتی و لیبرالیسم اخلاقی و سکوت در برابر لیبرالیسم اقتصادی نیز فعال گردیده، زمینه فرهنگی و سوپزکتیویته جهت تثبیت نظام لیبرالیسم اقتصادی که همان نظام سرمایه‌داری جهانی می‌باشد را فراهم می‌کردند و یا اینکه آن را به بهشت آخرت حواله داده، چشم به تحقق آن در آسمان‌ها داشتند.

## سوم - سوسیالیسم تاریخی:

این نوع از سوسیالیسم، به جای اینکه بر اقتصاد در کانتکس اکونومیستی آن تکیه داشته باشد بر انسان تکیه می‌کند. انسان؛ نه در شکل ارسطویی آن که انسان کلی، مجرد، عام و ذهنی می‌باشد، بر انسانی تکیه می‌کند که واقعی، مشخص و عینی می‌باشد و دائما در حال شدن است، آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم  
هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم  
موج زجان رفته‌ای تیز خرامید گفت  
هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

یا آنچنانکه مولانا جلال الدین بلخی در دفتر اول مثنوی - صفحه ۲۵ از سطر ۲۹ می‌گوید:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما  
بی خبر از نو شدن اندر بقا  
مر همچون جوی نو نو می‌رسد  
مستمری می‌نماید در جسد  
آن زتیزی مستمر شکل آمده است  
چون شرر کش تیز جنبانی بدست  
شاخ آتش را بجنبانی به ساز  
در نظر آتش نماید بس دراز  
این درازی مدت از تیزی صنع  
می‌نماید سرعت انگیزی صنع  
از وجود آدمی جان و روان  
می‌رود در غیب چون آب روان  
دم بدم از غیب نو نو میرسد  
از جهان تن به بیرون می‌رسد  
صورت از بی صورتی آمد برون  
باز شد کانا الیه راجعون

و البته به انسانی که اراده آزاد انتخاب‌گر می‌باشد و دائما در حال شدن می‌باشد. شدنی که مادیت فلسفی آن تنها در بستر دیالکتیکی عینیت می‌یابد. این دیالکتیک فلسفی آنچنانکه شیخ محمود شبستری می‌گوید:

## سلسله بحث‌هایی در باب

### استراتژی اقدام سازمان‌گرایانه حزبی

قسمت سوم

#### ۳ - شریعتی حزبی:

اگرچه مرحله تطبیقی حیات شریعتی با تاریخی شدن همه چیز شروع شد و شریعتی در این مرحله با تاریخی دانستن تمامی باورهای سوپزکتیو و ابژکتیو تاریخی و اجتماعی - انسانی بشر، آن‌ها را در بوته تاریخ قرار داد و آن باورهای علمی- فلسفی- عرفانی- مذهبی- هنری و... را زیر سوال کشید؛ از غرب گرفته تا شرق، از اسلام گرفته تا مارکسیسم... و ترم - کدامین؟ - را برای اولین بار در این بوته و در برابر تمامی باورهای گذشته (چه باورهای ابژکتیو و چه باورهای سوپزکتیو) قرار داد، یعنی گفت؛ کدامین اسلام؟ کدامین شیعه؟ یا کدامین قرآن؟ یا کدامین علی؟ یا کدامین محمد؟ یا کدامین ابوزر؟ یا کدامین شهادت؟ یا کدامین عاشورا؟ یا کدامین حج؟ یا کدامین جهاد؟ یا کدامین امر به معروف و نهی از منکر؟ یا کدامین شناخت از قرآن؟ یا کدامین انتظار؟ یا کدامین آزادی؟ یا کدامین سوسیالیسم؟ یا کدامین روحانیت؟ یا کدامین توحید؟ یا کدامین ولایت؟ یا کدامین علم؟ یا کدامین فلسفه؟ یا کدامین عرفان؟ یا کدامین مارکس و حافظ و غزالی؟ یا کدامین بورژوازی؟ یا کدامین پرولتاریا؟ و... او بعد از قرار دادن سوال در برابر تمامی باورهای گذشته جامعه، به آن‌ها شروع به پاسخ داد، ولی آنچه در عرصه حیات تطبیقی دکتر مهمتر از پاسخ‌هایش بود، خود سوال‌ها است چراکه همیشه اندیشه‌های راکد و خفته جامعه با طرح سوال‌ها بر آشفته می‌شوند، نه با پاسخ دادن به سوال‌های آن‌ها، شریعتی در مرحله اول از حیات تطبیقی خود تمام باورهای سوپزکتیو و ابژکتیو جامعه و روشنفکر و روحانی و غیره را بدل به سوال نمود و با این سوال آتش ایجاد کرد و تمامی اندیشه‌های سنتی گذشته آن‌ها را به آتش کشید و پس از این سونامی سوال‌ها بود که شریعتی در میان تمامی لایه‌های جامعه؛ از روشنفکر تا روحانی جنب و جوش و تقلا ایجاد کرد و بعد از این بیداری بود که خود به پاسخ‌گویی سوال‌های مطرح شده پرداخت، ولی با این پروژه حیات تطبیقی شریعتی تمام نشد و تا پروژه اسلام‌شناسی هندسی ارشاد ادامه پیدا کرد. در عرصه اسلام‌شناسی ارشاد بود که حیات تطبیقی شریعتی به اوج خود رسید، چراکه در این مرحله شریعتی شروع به تدوین تمامی دستاوردهای تطبیقی خود کرد و از آنجا که پروسه تدوین اسلام‌شناسی ارشاد که بر مبنای متد هندسی بود، نزدیک به یک سال طول کشید در این مرحله شریعتی (در اواخر اسلام‌شناسی ارشاد یعنی آبان ۵۱) به یک کشف معجزه آسای جدیدی رسید که دوران کمال شریعتی با این کشف آغاز شد و با آن حیات تطبیقی شریعتی را بدل به حیات حزبی کرد و این کشف آخرین و کامل‌ترین دستاورد تئوریک حیات شریعتی محسوب می‌شود.

#### مراحل سه گانه حیات حقیقی شریعتی:

اگر حیات واقعی و شناسنامه‌ای شریعتی را از حیات حقیقی او جدا کنیم و تولد حیات حقیقی شریعتی را از بدو آشنائی دکتر با اندیشه ابوزر در ترجمه تصادفی کتاب جوده السحار بدانیم کلا شریعتی در دوران حیات حقیقی خودش سه مرحله طی کرده است که عبارتند از:

#### ۱ - شریعتی جوان؛

#### ۲ - شریعتی جامعه شناس؛

#### ۳ - شریعتی کامل یا شریعتی حزبی.

#### ۱ - شریعتی جوان:

در مرحله اول یعنی شریعتی جوان شعار شریعتی کشف حقیقت است و شریعتی با تکیه بر این شعار به صورت شبانه روزی تمام زندگی‌اش را وقف این امر می‌کند و به هر دری می‌زند تا با کشف حقیقت بتواند از شریعتی شکاک «شریعتی آگاه» بسازد. در همه چیز شک می‌کند؛ از خدا و وجود گرفته تا سیاست و مبارزه و... او در این مرحله شب و روز خود را وقف تحقیق و مطالعه و تفحص کرد، چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور و همین تلاش و تشنگی شریعتی است که از او «شریعتی انطباقی علمی» می‌سازد، او فکر می‌کند که بعد از آزمایش سرچشمه‌های - هنر و عرفان و مذهب و فلسفه و علم- که در این مرحله تمامی آن‌ها را آزمایش کرده است، علم عالی‌ترین چشمه برای کشف حقیقت باشد (همانطور که فوقا مطرح شد این مرحله طولانی‌ترین دوران حیات سه مرحله‌ای دکتر می‌باشد که از سال‌های ۱۳۳۰ تا سال‌های ۱۳۴۵ یعنی ۱۵ سال ادامه داشت).

#### ۲ - شریعتی جامعه شناس:

در مرحله دوم از حیات حقیقی شریعتی جامعه شناس، شعار او عدالت طلبی می‌باشد و شریعتی در این مرحله پس از این که به خیال خود مرحله کشف حقیقت یعنی مرحله جوانی را پشت سر گذاشته است تلاش می‌کند تا شعار خود را از صورت - کشف حقیقت- به شعار نیل به «عدالت اجتماعی» بدل کند، در این راستا به سوسیالیسم نیز به عنوان تنها بستر نیل به عدالت ایمان پیدا می‌کند، ولی داستان شریعتی جامعه شناس به این موضوع تمام نمی‌شود! چراکه شعار عدالت طلبانه همراه با آگاهی‌های سوسیالیستی که در این مرحله به آن دست پیدا می‌کند، او را به طرف موضوع - تاریخ و فلسفه تاریخ- سوق می‌دهد و باز شدن این راه‌ها بر روی او باعث می‌شود تا شریعتی دو باره به ایمان مرحله کشف حقیقت که همان - شریعتی جوان بود- شک کند و از دل این تشکیک جدید بود که در مرحله شریعتی جامعه شناس «شریعتی تطبیقی با نگاه تاریخی» بوجود آورد.

#### ۳ - شریعتی کامل یا شریعتی حزبی:

دوران شریعتی جامعه شناس (یا شریعتی تطبیقی) بیش از ۵ سال دوام نیاورد، چرا که شریعتی در عرصه تدوین دستاوردهای این مرحله به یک حقیقت تازه پی برد که؛ بدون پروژه حزب سازمان گر تمامی دستاوردهای او مجرد و سوپزکتیو خواهد بود و هیچ گونه فونکسیون عملی در بر ندارد و تنها عاملی که می‌تواند به تمامی دستاوردهای مرحله حیات تطبیقی او فونکسیون اجتماعی - تاریخی ببخشد و اندیشه تطبیقی او را از حصار مجردات بیرون بیاورد «پروژه حزب سازمان‌گر» خواهد بود. شریعتی فکر می‌کرد که توانسته است در مرحله تطبیقی (در کادر متدولوژی هندسی اقتباس گرفته از باشلارد) تمامی اندیشه و فکر خود را تحت هرم هندسی - در درس اول اسلام‌شناسی ارشاد- آرایش و تدوین کند، اما پس از پایان یافتن چهل درس اسلام‌شناسی و تاریخ



آن خواسته‌ها.

آیا امکان عملی شدن این وظایف در شرایط کنونی ممکن است؟ قبل از پاسخ به این سوال اول باید به طرح یک سوال دیگر پردازیم و آن این که؛ چرا در این شرایط تاریخی که جامعه ما در یک تند پیچ سیاسی - اجتماعی و تاریخی قرار گرفته است، ما به طرح این سوال پرداخته‌ایم؟ مگر در جامعه ما خلاء حزبی وجود دارد و یا این که در تاریخ گذشته سیاسی - اجتماعی ما کمبود یا فقدان حزب وجود داشته است؟ ایجاد حزب در این جامعه و در جهانی که هر روز در هر گوشه و کنارش یک حزب مثل قارچ سبز می‌شود، نباید این همه دنگ و فنگ و تئوری سازی و... داشته باشد، که ما بخواهیم دست به تئوری پردازی و... بزنیم؟ و تا آنجا پیش برویم که برای ایجاد آن معتقد شویم که تنها راه ایجاد چنین حزبی بازگشت هدفمند به اندیشه شریعتی است و هیچ راه برون رفتی هم برای ایجاد چنین حزبی جز بازگشت به اندیشه او قائل نباشیم؟ آنچه در پاسخ به این سوال مطرح می‌کنیم عبارت است از این که:

اولاً- بزرگترین مشکل در تبیین دیدگاه ما از حزب به -اشتراک لفظ در ترم حزب- باز می‌گردد، چرا که این اصطلاح از محدود ترم‌هائی است که با یک نام در دو جبهه یا دو خصم مورد اشاره قرار می‌گیرد<sup>۲</sup> و پس از آن در تمامی دیسکورس‌های شرق و غرب همین بحران معنا در بستر اشتراک لفظ برای ترم حزب ادامه پیدا کرده است. یعنی زمانی که ما در تعریف حزب می‌گوئیم «حزب عبارت است از پیوند هدفدار اعتقادی - اجتماعی - سیاسی بین افرادی که معتقد به یک ایدئولوژی واحد و یا یک استراتژی واحد و یک برنامه واحد و یا... که جهت مبارزه برای دست یابی به یک سلسله خواسته‌های مشخص و واحد گرد هم آمده‌اند» این حزب و تشکیلات می‌تواند در مقابل دو جبهه اجتماعی - سیاسی - طبقاتی - اقتصادی و ... هم مطرح شود و آنچه این دو صف را از هم جدا می‌کند - عنوان یا سر تیتر- نیست بلکه مضمون و ایدئولوژی و تکیه طبقاتی و خواستگاه طبقاتی - اجتماعی و سیاسی و سمتگیری برنامه‌ها و... می‌باشد. ولی از نظر وظایف - دو حزب دارای سه وظیفه مشترک- می‌باشند، یعنی هر دو نوع حزب وظیفه «سازمان دهی و آموزش و هدایت برنامه‌های» طرفداران خود را دارد.

ثانیاً- مشکل دیگری که در رابطه با طرح این عنوان وجود دارد مشکل تئوریک است، به این ترتیب که ما گاهی می‌گوئیم؛ حزب و مقصودمان از این عنوان - نهاد حزب- است و زمانی دیگر می‌گوئیم حزب و منظورمان -استراتژی حزب- است، که این دو به لحاظ تئوریک کاملاً مخالف و منفک از یکدیگر می‌باشند.

ثالثاً- اگر ما در تعریف حزب مستضعفین معتقد باشیم که؛ حزب عبارت است از «عقلانیت نقادانه و دیسیپلین دار و هدفمند پیشگام» جهت کاهش درد و رنج (اجتماعی - سیاسی - اقتصادی - طبقاتی) پائینی‌های جامعه در بستر سه وظیفه:

۱ - آموزش.

۲ - سازماندهی.

۳ - هدایت گری برنامه ای.

شکی نیست که چنین حزبی علاوه بر این که خواستگاه طبقاتی‌اش «پائینی‌ها» می‌باشد، سمتگیری طبقاتی و سیاسی و اجتماعی‌اش و... نیز پائینی‌ها خواهد بود و به عنوان - بازوی قدرت پائینی‌ها-

۲. البته این اشکال خاص زبان فارسی نیست قبل از همه خود قرآن دو جبهه رویاروی تاریخی - اجتماعی را به صورت - حزب شیطان و حزب الله- مطرح کرده است و اصلاً سرچشمه بحران اشتراک لفظ ترم حزب از خود قرآن شروع شده است و دلایلی دارد که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

ادیان (در اوایل نیمه دوم سال ۵۱) بود که دریافت؛ تدوین و آرایش هندسی اندیشه تطبیقی در کانتکس هرم هندسی صرفاً جنبه - نظری و سوپرکتیوی- دارد و هیچ گونه فونکسیون عملی ببار نخواهد آورد، که او را به ایده‌ی «تئوری حزب» رساند<sup>۱</sup> و با این دست آورد یک انقلاب در رویکرد خود ایجاد نمود که عبارت بود از؛ تجدید نظر در تدوین سوپرکتیوی متدولوژی هندسی ارشاد و شروع «تدوین ابژکتیوی اندیشه جدید حول پروژه حزب سازمان گر». (در کنفرانس شیعه یک حزب تمام) که زمان به شریعتی اجازه استمرار این کار را نداد، چرا که در (۲۴ آبان ۵۱) حسینیه ارشاد را بستند و شریعتی فراری و بالاخره به زندان افتاد و بعد از آزادی هم نتوانست این مرحله را به انجام برساند؛ لذا پروژه حزبی شریعتی که با کنفرانس شیعه یک حزب تمام (در آبان ماه ۵۱) آغاز شده بود، نا تمام ماند و انجام این رسالت بر عهده «نشر مستضعفین و پیروان راستین آن» اندیشه سترگ افتاد، این مرحله از حیات شریعتی به نام - شریعتی کامل یا شریعتی حزبی- نام می‌گیرد.

### استراتژی حزبی پروژه ناتمام شریعتی:

آخرین دستاورد استراتژیک شریعتی در مرحله شریعتی کامل (یا شریعتی حزبی) عبارت بود از؛ کشف اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی که تحت عنوان تئوری - شیعه یک حزب تمام- انجام گرفت و شریعتی با این کشف تئوریک توانست تمامی دستاوردهای مرحله تطبیقی خود را تحت یک دیسیپلین واحد در آورد، زیرا کل اندیشه شریعتی با تئوری حزب توانست در عرصه‌های -ایدئولوژیک یا استراتژیک و تاکتیک‌های محوری- خودش را مدون سازند، شریعتی با تئوری حزبی توانست تمامی پایه‌های اندیشه خود را اعم از - جهان‌بینی یا انسان‌شناسی یا ارزش‌شناسی یا جامعه‌شناسی و یا ایدئولوژی ضد طبقاتی و استراتژی و غیر- خود را در عرصه یک نظام و دیسیپلین که همان حزب می‌باشد، آرایش دهد اما از آنجا که مدت حزبی بر عکس متد هندسی (که بدون پراتیک و تنها با سیمای هندسی می‌تواند مدون شدن خود را گارانتی نماید) برای تدوین نیازمند به «پراتیک حزبی» دارد تا تحت لوای پراتیک حزبی -ایدئولوژی یا استراتژی یا تاکتیک یا شعار یا برنامه یا سمت گیری‌ها سیاسی و طبقاتی- بتوانند ضعف‌ها و کاستی‌های خود را در بوته پراتیک در یابند و پس از آشنائی به ضعف‌ها و کاستی‌های خویش به اصلاح و تکامل خود پردازند، لذا از آنجا که اندیشه حزبی شریعتی نتوانست در بوته عمل و تجربه به محک در آید، به صورت پروژه‌های خام و ناتمام باقی ماند و تا کنون مانند دیدگاه هندسی شریعتی در لای کتاب باقی مانده است و همین امر باعث ناتمام ماندن پروژه حزبی شریعتی گردید.

### آیا استراتژی تکوین حزب پائینی‌ها (که همان حزب مستضعفین باشد) توسط اندیشه شریعتی ممکن است:

ما پس از طرح این اصول می‌توانیم به سوال فوق پاسخ دهیم که آیا اصلاً در شرایط فعلی ایجاد حزب سازمان‌گرایانه مستضعفین که وظیفه آن در این شرایط عبارت است از:

الف - آموزش سیاسی - تشکیلاتی پائینی‌ها.

ب - سازماندهی پائینی‌ها در بستر زندگی اقتصادی - اجتماعی آن‌ها.

ج - ارائه برنامه‌های عملی جهت اعتلای خواسته‌ها و مآدیت یافتن ۱. شریعتی تئوری حزب را در آبان ماه سال ۵۱ و اواخر کار ارشاد در کنفرانس شیعه یک حزب تمام مطرح کرد.

**نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشته باشیم و در تبیین سوسیالیسم علمی به عنوان یک اصل دیگر در نظر داشته باشیم اصل تفاوت بین بینش سوسیالیسم با علم سوسیالیسم می‌باشد. در نظر نگرفتن فاصله این دو موضوع باعث می‌گردد که ما گاهاً در تبیین سوسیالیسم علمی دچار یک سلسله پارادوکس گردیم. زیرا بعضی چنین فکر می‌کنند که زمانی که ما می‌گوئیم؛ می‌خواهیم به تبیین سوسیالیسم علمی پردازیم کار ما تشریح قوانین اقتصادی نظام سوسیالیسم می‌باشد. در صورتی که چنین برداشتی از تبیین سوسیالیسم علمی برداشت غلطی می‌باشد، چراکه تشریح امور اقتصادی سوسیالیسم برنامه‌ای، کار تکنوکرات‌های اقتصاد سوسیالیستی جامعه می‌باشد که بر حسب شرایط مختلف جوامع متفاوت به آن مهم می‌پردازند، نه کار حزب هدایت‌گر جامعه. هرگز یک حزب هدایت‌گر اجتماعی نباید به خود این حق را بدهد که جانشین تکنوکرات‌های آکادمیک اقتصاد سوسیالیستی گردد. آنچه وظیفه حزب در تبیین سوسیالیسم علمی می‌باشد تبیین بینش سوسیالیسم می‌باشد، نه تشریح برنامه اقتصادی سوسیالیسم. زیرا بینش سوسیالیسم یک امر فلسفی است که کار حزب می‌باشد اما اقتصاد سوسیالیسم یک امر آکادمیک است که تنها تکنوکرات‌های ورزیده اقتصاد سوسیالیستی اجازه نظریه پردازی در این رابطه را دارند.**

در برابر بالائی‌ها مطرح می‌شود پس طبیعی است که چنین حزبی و با آن ویژگی‌ها، خلاء اش در جامعه و تاریخ ما وجود داشته و دارد و تا چنین حزبی در این زمان شکل نگیرد امکان تحول مثبت تاریخی اجتماعی وجود نخواهد داشت، و چنین حزبی است که بستر ساز تحقق دموکراسی در جامعه می‌باشد و تا زمانی که بوجود نیاید، امکان نیل به دموکراسی سیاسی که؛ تقسیم قدرت سیاسی بین پائینی‌ها و بالائی‌ها می‌باشد- وجود نخواهد داشت! و اگر هم بر فرض محال وجود داشته باشد دوام نخواهد آورد، چرا که تضمین کننده ادامه دموکراسی در هر جامعه‌ای «حزب پائینی‌ها» می‌باشد و این چنین حزبی است که امکان استقرار و تحقق سوسیالیسم در جامعه را فراهم می‌سازد. واضح است که این حزب با حزب بالائی‌ها متفاوت است، اگر در این جامعه ایجاد یک حزب از ایجاد مغازه و شرکت ساده تر است آن حزب - حزب بالائی‌ها- است و نه حزب پائینی‌ها، حزب پائینی‌ها در تاریخ اجتماعی ما پیوسته توسط قدرتمندان حاکم و زیر شدیدترین فشارهای پلیسی و سیاسی و... قرار داشته است، و تمامی سردمداران قدرت پیوسته استمرار حیاتشان در گرو - نفعی و نابودی چنین حزبی بوده است- پس با وجود حزب پائینی‌ها دیگر قدرت‌های حاکم امکان سلطه (سیاسی - اجتماعی - اقتصادی) بر پائینی‌ها را نخواهند داشت. تمامی احزابی که امروز در جامعه ما جولان می‌دهند احزاب یقه سفید بالائی هستند- که در اشکال متفاوت، و به عنوان بازوی اجرایی نظام حاکم در جهت سرکوب پائینی‌ها که به قول راسل؛ یا به شکل «نیروهای باوراننده و یا در شکل نیروهای واداراننده و یا به شکل نیروهای انگیزاننده» وارد عرصه قدرت شده‌اند و در شکل سرپنجه اجرایی نظام عمل می‌کنند، آن‌ها اگر اختلاف و انتقادی هم با خود داشته باشند یک اختلاف درونی و مربوط به خود بالائی‌ها است که در جهت شیوه سرکوب پائینی‌ها به اختلاف رسیده‌اند و نه در مکانیزم تقسیم قدرت با پائینی‌ها! صحبت ما از تشکیل یک حزب دیگر در کنار احزاب موجود (بالائی) که به عنوان سر پنجه سرکوب نظام قدرت عمل می‌کنند، نیست بلکه خواسته ما از حزب در اینجا «حزب پائینی‌ها» می‌باشد که نه تنها فقدان آن امروز در جامعه ما به یک طلسم بدل شده است و نه تنها خلاء اش به عنوان کلیدی‌ترین بحران امروز جامعه محسوب می‌شود، بلکه این خلاء در تاریخ جنبش سیاسی - اجتماعی جامعه ما نیز وجود داشته است و علت این که (در مدت ۱۲۰) سالی که جنبش اجتماعی - سیاسی جامعه ما شکل گرفته و هنوز نتوانسته است جامعه و کاروان اجتماعی ما را در یک حرکت رو به جلو و مستقیم پیش ببرد، و جامعه ما (در این مدت ۱۲۰ ساله) در یک - حرکت دورانی و البته با دنده عقب! - قرار گرفته است به طوری که امروز خواسته جنبش اجتماعی مردم ما در حد و اندازه خواسته صد سال قبل در مشروطیت می‌باشد (تازه اگر بگوئیم که خواسته‌های مردم امروز ما از صد سال پیش انقلاب مشروطیت عقب‌تر رفته است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم چرا که دیسپلین قدرت و سرکوب در نظام انقلاب ققاهتی حتی دستاوردهای انقلاب مشروطیت را هم نابود کرده است). آنچه منظور ما از طرح عنوان و ترم حزب در اینجا می‌باشد؛ حزب پائینی‌ها است و نه حزب بالائی‌ها، که در ادامه پس از تبیین مرزبندی آن با حزب بالائی‌ها بحث خود را در رابطه حزب پائینی‌ها دنبال می‌کنیم.

ادامه دارد